



سَمِيه سادات ميراحمديان



موضوع پایان نامه:

رهبری در اسلام

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر ترکمنی

تهیه کنندگان:

حامد حاجی حسینی - سمیه سادات میراحمدیان

سال تحصیلی: ۸۹-۹۰



إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

سوره احزاب آیه ۳۳

تقدیم بر:

آن عترتی که خدا پاکشان نمود.

با تشکر از زحمات ارزشمند استاد گرامی جناب آقای دکتر ترکمنی که در این راه
ما را یاری نمودند.



مقدمه

در ادیان آسمانی پیامبران به عنوان فرستادگان خداوند مسئولیت رهبری و هدایت انسان‌ها را بر عهده داشته‌اند. خداوند متعال در قرآن کریم در آیات مختلف به وظایف این رهبران الهی اشاره می‌کند.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۱

این آیه وظیفه پیامبران را به عنوان رهبر و نفر برگزیده هر قوم مبارزه باطاغوت می‌داند.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۲

در این آیه وظیفه پیامبران بر پاداشتن عدالت بیان شده است.

کمال و نهایت انجام این وظایف در رسول اکرم (ص) و ایجاد حکومت اسلامی توسط ایشان به عنوان اولین رهبر در تاریخ اسلام به منصف ظهور می‌رسد.

استاد مطهری در کتب امامت و رهبری وظایف پیامبر به عنوان رهبر جامعه را این گونه تشریح می‌کند:

پیغمبر اکرم به واسطه آن خصوصیتی که در دین اسلام بود در زمان خودشان به حکم قرآن و به حکم سیره خودشان دارای شئون متعددی بودند یعنی در آن واحد چند کار داشتند و چند پست را اداره می‌کردند. اولین پستی که پیغمبر اکرم از طرف خدا داشت و عملاً هم متصدی آن پست بود، همین بود که پیغمبر بود یعنی احکام و دستورات الهی را بیان می‌کرد. خداوند می‌فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»^۳

آنچه پیغمبر برایتان آورده بگیرید و آنچه نهی کرده، رها کنید. یعنی آنچه پیغمبر از احکام و دستورها می‌گوید، از جانب خدا می‌گوید. پیغمبر از این نظر فقط بیان‌کننده آن چیزی است که به او وحی شد. منصب دیگری که پیغمبر اکرم متصدی آن بود، منصب قضاست. او قاضی میان مسلمین بود قضاوت از نظر اسلام یک شأن الهی است؛ زیرا حکم به عدل است و قاضی آن کسی است که در مخاصمات و اختلافات می‌خواهد به عدل حکم کند. این منصب هم به نص قرآن که می‌گوید:

^۱ نحل / ۳۶
^۲ حدید / ۲۵
^۳ حشر / ۷



«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ
وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^٤

به پیغمبر تفویض شده و رسول اکرم از جانب خدا حق داشت که در اختلافات میان مردم قضاوت کند. این نیز یک منصب الهی است نه یک منصب عادی عملاً هم پیغمبر قاضی بود منصب سومی که پیغمبر اکرم رسماً داشت و هم به او تفویض شده بود به نص قرآن و هم عملاً عهده‌دار آن بود، همین ریاست عامه است. و او رئیس و رهبر اجتماع مسلمین بود و به تعبیر دیگر سائس مسلمین بود، مدیر اجتماع مسلمین بود. گفته‌اند آیه:

« أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ »^٥

ناظر به این جهت است که او رئیس و رهبر اجتماع شماسست، هر فرمانی که به شما می‌دهد، بپذیرید.^١

حدیث معروف: «**من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه**»^٢ نقل شده از پیامبر نشانگر توجه خاص آن حضرت به مسئله رهبری در جامعه اسلامی می باشد، اما این مسئله بعد از رحلت ایشان مورد اختلاف واقع شد و در مراتب مختلف و تحت عنوان امامت نزد شیعه و سنی مورد پذیرش واقع شد. استاد مطهری در کتاب امامت و رهبری این مراتب را اینگونه بیان می نماید:

مسئله امامت در مرتبه اول، همین ریاست عامه است. یعنی پیغمبر که از دنیا می‌رود یکی از شئون او که بلا تکلیف می‌ماند، رهبری اجتماع است. اجتماع زعیم می‌خواهد و هیچکس در این جهت تردید ندارد. زعیم اجتماع بعد از پیغمبر کیست؟ اینست مسئله‌ای که اصل آن راهم شیعه قبول دارد و هم سنی. هم شیعه قبول دارد که اجتماع نیازمند به یک زعیم و رهبر عالی و فرمانده است و هم سنی. و در همین جاست که مسئله خلافت به آن شکل مطرح است. شیعه می‌گوید پیغمبر (ص) رهبر و زعیم بعد از خودش را تعیین کرد و گفت بعد از من زمام امور مسلمین باید بدست علی (ع) باشد و اهل تسنن با اختلاف منطقی که دارند این مطلب را لاقلاً به شکلی که شیعه قبول دارد، قبول ندارند و می‌گویند در این جهت پیغمبر شخص معینی را تعیین نکرد و وظیفه خود مسلمین بوده است که رهبر را بعد از

^٤ نساء/ ٦٥

^٥ سوره نساء/ ٥٩



پیغمبر انتخاب کنند. پس آنها هم اصل امامت و پیشوایی را خیر، به آن شکل تعیین شد، پیشوا را خود پیغمبر اکرم به وحی الهی تعیین کرد که مسلمین باید پیشوا داشته باشند قبول دارند منتها آنها می‌گویند پیشوا به آن شکل تعیین می‌شود و شیعه می‌گوید امامت به معنی مرجعیت دینی مرتبه دوم در این بحث است. گفتیم که پیغمبر مبلغ وحی بود. مردم وقتی می‌خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر می‌پرسیدند، آنچه را که در قرآن نبود از پیغمبر سؤال می‌کردند. مسئله اینست که آیا هر چه اسلام می‌خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر هم به عموم مردم گفته است؟ یا نه، آنچه پیغمبر برای عموم مردم گفت قهراً زمان اجازه نمی‌داد که تمام دستورات اسلام باشد. (علی) وصی پیغمبر بود و پیامبر تمام کما کیف اسلام و لاقبل کلیات اسلام را، آنچه را که هست و باید گفته بشود، به علی (ع) گفت و او را به عنوان یک عالم فوق‌العاده تعلیم یافته از خود و ممتاز از همه اصحاب خویش و کسی که حتی مثل خودش در گفته‌اش خطا و اشتباه نمی‌کند و ناگفته‌ای از جانب خدا نیست الا اینکه او می‌داند، معرفی کرد و گفت ایها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می‌خواهید سؤال بکنید، از وصی من و اوصیای من بپرسید. در واقع در اینجا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می‌شود اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از حد یک مجتهد، کارشناسی من جانب‌الله و [ائمہ] یعنی افرادی که اسلام شناس هستند البته نه اسلام‌شناسانی که از روی عقل و فکر خودشان اسلام را شناخته باشند که قهراً جایز الخطا باشند بلکه افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی که بر ما مجهول است، علوم اسلام را از پیغمبر گرفته‌اند، از پیغمبر (ص) به علی (ع) رسیده به امامان بعد و در تمام ادوار ائمه، علم اسلام، یک علم معصوم غیر مخطی که هیچ خطا نمی‌کند، از هر امامی به امامان بعد رسیده است. اهل تسنن برای هیچکس چنین مقامی قائل نیستند. پس آنها در اینگونه امامت، اصلاً قائل به وجود امام نیستند امامت، درجه و مرتبه سومی دارد که اوج مفهوم امامت است و کتابهای شیعه پر است از این مطلب. این مسئله، مسئله انسان کامل و به تعبیر دیگر حجت زمان است مسئله ولایت در شیعه معمولاً به آن معنای خیلی به اصطلاح غلیظش مطرح است، به معنی حجت زمان که هیچ زمانی خالی از حجت نیست « و لولا الحجة لساخط الارض باهلها » یعنی هیچوقت نبوده و نخواهد بود که زمین از یک انسان کامل خالی باشد اهل تسنن (غیر از وهابی‌ها) فقط برای پیامبر اکرم



قائل به چنین مقامی هستند و برای غیر پیغمبر برای احدی در دنیا چنین علو روحی قائل نیستند ولی این مطلب جزء اصول شیعیان است.^۳

رهبری از دیدگاه قرآن

سوره نازعات آیه ۵:

«فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»

«پس سوگند به تدبیرکنندگان کارها»

خداوند در این آیه به فرشتگان اداره کننده کارها سوگند یاد می کند ، خداوند خود نیز مدیر است همانطور که در دعای جوشن کبیر بند ۲۵ آمده است.

«اللهم انی اسئلك باسمک یا مصوریا مقدریا مدبریا..»

«خدایا از تو درخواست می کنم بنام تو ای صورت آفرین ، ای تقدیر کننده، ای تدبیر کننده...»

بدین تریب ملاحظه می شود که اولاً تدبیر یکی از خصوصیات احدیت است ثانیاً آنقدر این امر مهم است که خداوند به تدبیرکنندگان سوگند یاد می کند و تدبیر در امر یعنی به عاقبت کار نگاه کردن ،معنی لغوی تدبیر پشت سر گذاشتن چیزی است.

در قرآن کلمه امام بصورت مفرد و جمع در موارد زیادی بکار رفته است که به معنای رهبر می باشد، اما این کلمه در هر دو جهت هدایت و ضلالت کاربرد دارد.

در آیات زیر امام به عنوان هادی برای هدایت بشر بسوی خدا و سعادت می باشد.

آیه ۷۳ از سوره انبیاء می فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»

« ما آنها را پیشوایان هادی به امر خودمان قرار دادیم»



آیه ۵ سوره قصص:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»

«و می خواهیم بر مستضعفین زمین منت بگذاریم و آنها را رهبران و وارثان قرار دهیم.»

آیه ۱۲۴ سوره بقره:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ سَطَطًا قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي طَطَّ قَالَ لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

«و چون خدا ابراهیم را به اموری آزمایش کرد و از عهده آنها برآمد خدا به او گفت که من ترا رهبر و پیشوا قرار می دهم.»

آیه ۷۴ سوره فرقان:

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»

کسانیکه می گویند خدایا به ما همسرانی و فرزندان عطا کن که روشنی چشم ما باشد و ما را برای پرهیزکاران پیشوا و رهبر قرار ده.

در حالی که در آیات زیر امام را به عنوان رهبری که پیروان خود را به سوی ظلمت و آتش می کشاند معرفی می نمایند.

سوره قصص آیه ۴۱:

«وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أُيُتُومًا يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

«و قرار دادیم برای آنها پیشوایانی که آنها را به سوی آتش می خوانند.»

سوره توبه آیه ۱۲:

«فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»

«پس پیشوایان کفر را بکشید که آنها را عهد و سوگند استواری نیست. باشد که دست بردارند»

در اینجا منظور وهدف ما رهبری وهدایت الهی است .



نمونه هایی از آیات

رهبری و خلیفه الله بودن حضرت آدم

سوره بقره آیه ۳۰

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا»

« و هنگامیکه پروردگار تو به ملائکه گفت هر آینه در زمین خلیفه ای قرار خواهم داد گفتند...»

این آیه نشان می دهد که خداوند اولین انسانی را که خلق نمود به عنوان خلیفه خود در روی زمین قرار داد و به عبارت دیگر رهبری و هدایت آنقدر مهم است که قبل از شروع زندگی بشر در زمین، خداوند حضرت آدم را به عنوان خلیفه الله که بصورت رهبر و حجت خدا و پیغمبر است می فرستد در حالی که مسیر عادی تکامل ایجاب می کرد که گروهی از انسانها بیایند و پس از طی مراحل ترقی و تکامل، از میان آنها یکی به مرحله نبوت و پیغمبری برسد.

قرآن در حقیقت نشان می دهد که اولین انسانی که پا به عرصه وجود می گذارد عنوان خلیفه خدا ، پیغمبر خدا و حجت خدا را دارد و کلمه جاعل (اسم فاعل) بیان کننده این موضوع است که هیچگاه انسان در روی زمین بدون حجت و رهبر نخواهد بود.^۴

در قرآن کریم در مورد رهبری پیامبران آیات بسیاری دیده می شود اما رهبری و امامت شامل حال همه پیامبران نمی شود استاد مطهری در کتاب امداد غیبی در این مورد می نویسد:

دقیق ترین کلمه ای که بر کلمه امامت منطبق می شود کلمه رهبری است. فرق نبوت و امامت در اینست که نبوت راهنمائی و امامت رهبری است .

نبوت، ابلاغ، اخبار، اطلاع دادن، اتمام حجت و راهنمائی است. راهنما چه می کند؟ راه را نشان می دهد. وظیفه اش بیش از این نیست که راه را نشان دهد، ولی بشر علاوه بر راهنمائی به رهبری نیاز دارد. یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاہی که قوا و نیروهای وی را بسیج کنند، حرکت دهند، سامان و سازمان بخشند. نبوت راهنمائی است و یک منصب است، اما امامت رهبری است و منصب دیگری است. پیغمبران



بزرگ هم نبی و هم امام هستند. پیغمبران کوچک فقط نبی بودند و امام نبودند، رهنما بودند ولی رهبر نبودند. اما پیغمبران بزرگ هر دو منصب و هر دو شأن را داشته‌اند. هم شأن راهنمائی و هم شأن رهبری. ابراهیم، موسی، عیسی هر کدام رهنما و رهبرانند. خاتم الانبیاء رهنمای رهبر است. قرآن مجید بر این اصل بسیار تکیه می‌کند و در معارف شیعه این اصل قرآنی جای شایسته خود را دارد. این نکته را باید یادآوری کنم که آنچه قرآن تحت عنوان رهبری از آن بحث می‌کند مافوق رهبری است که بشریت می‌شناسد، رهبری که بشریت می‌شناسد از حدود رهبری در مسایل اجتماعی تجاوز نمی‌کند ولی منظور قرآن از رهبری، علاوه بر رهبری اجتماعی رهبری معنوی یعنی رهبری بسوی خدا است و آن خود حساب دقیق و حساسی دارد و از رهبری‌های اجتماعی بسی دقیق‌تر و حساس‌تر است.^۵

مثال‌های قرآن در خصوص رهبری پیامبران:

استاد مطهری در فصل امامت و رهبری کتاب امداد غیبی درباره حضرت ابراهیم می‌نویسد:

قرآن درباره ابراهیم حرف عجیبی می‌زند و می‌گوید: « و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات ۰۰۰ خداوند ابراهیم را در مراحل بسیار مورد آزمایش قرار داد و ابراهیم از این آزمایشها پیروز بیرون آمد. ابراهیم از پیغمبرهایی است که سرگذشت عجیبی دارد و آزمون‌ها برایش پیش آمده و در همه آنها کمال موفقیت و پیروزی را داشته است. در میان قوم بابل به نبوت مبعوث شد و یک تنه با عقائد منحط و شرک‌آمیز قوم خود که همه را فرا گرفته بود مبارزه کرد، همه بت‌ها را به استثنای بت بزرگ شکست. تبر بت‌شکنی را به گردن بت بزرگ انداخت، به علامت اینکه بت‌ها با یکدیگر نزاع کرده و بت بزرگ سایر بت‌ها را به این روز انداخته است. ابراهیم با این کار خود نیروی فطری عقلی خفته مردم را بیدار کرد. زیرا فطرتاً درک می‌کنند که ممکن نیست، جمادات با یکدیگر به نزاع برخیزند، همین جا به خود می‌آیند که پس چرا انسان عاقل شاعر مدرک، سر به آستان این موجودات لا‌یشر فرود آورد. ابراهیم مکرر مورد غضب و خشم نمرود قرار گرفت تا آن جا که او را در گودالی، حتی می‌توان گفت در دریائی، از آتش انداختند ولی او از سخن خود دست بر نمی‌داشت. ابراهیم از طرفی با عقائد منحط و خرافی و تقلیدی خود درگیر بود و پیروز می‌گشت، و از طرف دیگر با نمرود درگیری شدید پیدا کرد و تا میان آتش رفت و در همان



حال یک آزمون عجیب الهی به سراغش آمد ، یعنی از طرف خدا بامری مأمور شد که جز یک تسلیم کامل هیچ نیروئی نمی‌تواند آنرا اطاعت کند، امری که درباره‌اش صادر شد این بود که فرزند جوان عزیزت را بدست خود در راه خدا باید فداکنی و سر ببری . ابراهیم تصمیم به انجام اینکار گرفت و در آخرین مرحله که تصمیم ابراهیمی ظهور کرد از جانب خداوند ندا رسید که یا ابراهیم تو عمل کردی و ما آنچه از تو می‌خواستیم همین بود . ما از تو مین حد از تسلیم را می‌خواستیم ، ما کشتن فرزند از تو نمی‌خواستیم. ابراهیم این منازل و مراحل را طی کرد و پشت سر گذاشت ، بعد از همه اینها بود که به او گفته شد اکنون شایسته امامت و رهبری هستی . ابراهیم از نبوت و رسالت گذشت تا به رهبری رسید . در حدیث است : « اتخذ الله ابراهیم نبیا قبل ان یتخذہ رسولا و اتخذہ رسولا قبل ان یتخذہ خلیلا و اتخذہ خلیلا قبل ان یتخذہ اماما » خلاصه معنی حدیث اینکه : ابراهیم اول نبی بود و هنوز رسول نبود، رسول شد و هنوز خلیل نبود و خلیل الله شد و هنوز امام و رهبر نبود، بعد از همه اینها بمقام امامت و رهبری رسید.

مفاد آیه کریمه : " « و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما » "، اینست که: پس از آنکه ابراهیم همه مراحل را طی کرد و از همه آزمایشها پیروز و موفق بیرون آمد و باصطلاح فارسی از هفتخوان گذشت ، ما باو اعلام کردیم که هم اکنون وقت آن رسیده است که ما تو را امام و رهبر قرار دهیم. امامت و رهبری انسانها، چه در بعد معنوی و الهی، و چه در بعد اجتماعی عالیترین درجه و مقام و پستی است که از طرف خدا بیک انسان واگذار می‌شود، مدالی که باین نام به سینه کسی می‌چسبانند عالیترین مدالها است . ابراهیم هم نبی و هم امام بود لهذا رهبر قوم خویش بود . اینک عرض کردم نبوت، راهنمائی و امامت رهبری است مقصودم این نیست که انبیاء این منصب را که بالاتر است نداشتند . همانطور که قبلا هم اشاره کردیم نبوت و امامت دو منصب است که در انبیاء بزرگ هر دو منصب جمع است و در انبیاء کوچک یکی از آن دو، کما اینکه در ائمه، امامت و رهبری هست ولی نبوت یعنی رهنمائی جدید نیست چون راه همان راهی است که پیغمبر نمایانده است. و ائمه مردم را در همان راه که پیغمبر از طرف خداوند ارائه کرده است، حرکت می‌دهند، بسیج می‌کنند و راه می‌برند.



رهبری حضرت موسی (ع) بر بنی اسرائیل

داستان حضرت موسی از مواردی است که در قرآن در سوره ها و آیات مختلف بسیار به آن اشاره شده است. درباره رهبری حضرت موسی در این داستان می توان به چند مورد اشاره کرد:
در قرآن آمده است:

« اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۖ »

به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است.

خداوند اولین وظیفه‌ای که به عنوان یک رهبر الهی بر دوش موسی (ع) قرار می دهد. رفتن بسوی طاغوت زمان (فرعون) و مبارزه با او است. پس قبل از هر وظیفه ای پیامبران الهی موظف به مبارزه با ستم موجود در جامعه شان بوده اند این موردی است که در آیه ۳۶ سوره نحل نیز مورد تأکید قرار گرفته است.
همچنین از دیگر موارد رهبری حضرت موسی (ع) می توان به رهبری بنی اسرائیل برای ترک مصر در قرآن اشاره کرد:

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ ۗ»

و همانا به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه [از مصر] حرکت بده ، و برای آنان راهی خشک در دریا قرار ده که [در آن موقعیت با یاری من] نه از رسیدن فرعونیان بترسی و نه از غرق شدن بهراسی .

زمانداری و رهبری حضرت داوود

خداوند در قرآن می فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۸

^۶ طه/۲۴

^۷ طه/۷۷

^۸ ص/۲۶



[گفتیم] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. بی‌تردید کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، چون روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند.

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید:

«لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَاللَّنَّا لَهُ الْحَدِيدُ»^۹

همانا به داود از سوی خود فضلی بزرگ عطا کردیم، [و گفتیم: ای کوه‌ها و ای پرندگان! [در تسبیح خدا] با او هم صدا شوید و آهن را برای او نرم کردیم. نرم کردن آهن برای حضرت داوود همانطور که در آیه ۲۵ سوره حدید نیز آمده وسیله ای برای بر پا کردن قسط و عدل بوده است.

رهبری طالوت بر بنی اسرائیل و تعیین شرایط رهبری در قرآن

طالوت از پیامبران الهی نبود اما به درخواست مردم بنی اسرائیل خدا برای مبارزه با دطاغوت زمان او را که چوپان جوان فقیری بود برای رهبری آنان انتخاب کرد. مابنی اسرائیل اعتراض کردند که خدا در قرآن می‌فرماید:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ

الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَّن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^{۱۰}

و پیامبرشان به آنان گفت: بی‌تردید خدا طالوت را برای شما به زمامداری برانگیخت. گفتند: [شگفتا!] چگونه او را بر ما حکومت باشد در صورتی که ما به فرمانروایی از او سزاوارتریم، و به او وسعت و فراخی مالی داده نشده، پس ما کجا و زمامداری انسانی تهیدست کجا؟! [پیامبرشان] گفت: خدا او را بر شما برگزیده و وی را در

^۹ سبأ/ ۱۰

^{۱۰} بقره/ ۲۴۷



دانش و نیروی جسمی فزونی داده؛ و خدا زمامداری اش را به هر کس که بخواهد عطا می کند؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

خداوند در این آیه شرایط رهبری را در داشتن دانش و نیروی جسمانی تعیین می کند و ثروت و کبر سن را در شرایط رهبری قرار نمی دهد...

رهبری از دیدگاه ائمه معصومین

در دین اسلام بر مسئله رهبری تأکید زیادی شده است و این مطلب را می توان بخوبی در میان سخنان پیامبر اسلام و ائمه طاهرين یافت.

ضرورت وجود رهبر:

علی علیه السلام خطاب به کمیل می فرماید:

«الهم قلبی لا تخلو الارض من قائم لله بحجه اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً لئلا یبطل حجج الله و بیناته»^۷

«آری بخدا سوگند زمین هرگز خالی از حجت نیست، خواه ظاهر و آشکار باشد یا ترسان و پنهان تا نشانه‌های الهی و دلایل فرمان او از میان نرود.»

این گفتار علی علیه السلام نشان می دهد که وجود رهبری و امامت اعم از آنکه بر حسب شرایط زمان و مکان آشکار یا پنهان باشد امری حتمی و لازم است و بدون آن امکان هدایت انسان برای رسیدن به سر منزل مقصود نیست.

علی علیه السلام نظر خوارج را مبنی بر اینکه حکومت و مدیریت مربوط به خداوند است و بشر نمی تواند حکمی را صادر نماید نظری غلط و انحرافی می داند و در مقابل بیان آنها «لا حکم الا لله» «نیست حکمی مگر از جانب خدا» عبارت زیبایی زیر را بیان می کند:

«کلمه حق یراد بها الباطل نعم انه لا حکم الا لله ولكن هولاء یقولون امره الا لله و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر

یعمل فی امرته المومن و یستمتع فی الکافر...»



سخن حقی است که از آن اراده باطل می شود ، آری نیست حکمی مگر از جانب خدا ولیکن خوارج می گویند امارت و ریاست مخصوص خداوند است و حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بدکار باشد، مومن در امارت و حکومت او به طاعت مشغول است و کافر بهره خود را می یابد:

بدین ترتیب لزوم رهبر و مدیر را برای جامعه اعلام می کند خواه این مدیر صالح باشد یا فاجر چرا که جامعه بدون رهبری و مدیریت امکان ادامه حیات حتی برای کوتاه مدت را ندارد.^۸»

امام حسین علیه السلام، درباره آیه ۷۱ سوره اسراء

"يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ"

«روزی که هر گروه از مردم را به پیشوایانشان بخوانید» می فرمود: یک امام به راه راست فراخوانده و پیروانش دعوت او را لبیک گفته اند و امامی به گمراهی خوانده و پیروانش به دعوت او پاسخ داده اند آنان در بهشتند و اینان در دوزخ و این است سخن خدا عزوجل که: (گروهی در بهشت هستند و دسته ای در دوزخ)^۹

امام سجاد (ع) در رساله حقوق می فرماید:

«و حقوق رعیتک ثلاثه اوجبها غلبک حق رعیتک بالسلطان ثم حق رعیتک بالعلم ، فان الجاهل رعیه العالم، و حق

رعیتک بالملک من الازواج و ما ملک من الایمان»

« و حقوق زیردستان و آنانکه تحت رهبری تو هستند نیز بر سه قسم است، واجب ترین آنها حق کسانی است که تو عهده دار اداره آنان هستی، بعد حق کسانی است که تو عهده دار امور تربیتی و پرورش آنها هستی چرا که جاهل زیر دست عالم است و باید تحت رهبری او قرار گیرد و سپس حق کسانی است که تو سرپرست آنان بوده و عهده دار تمثیت امور مالی و اقتصادیشان هستی و رفتار و خواست تو، در آنها تاثیر دارد همانند همسر و زیردستان»^{۱۰}

در این روایت همانطور که ملاحظه می شود آنقدر به امام یا رهبر اهمیت داده شده است که سرنوشت مردم با امام و رهبر آنها گره خورده است. این بدین معنی است که رهبران و مدیران جامعه آنقدر روی افراد اثر می گذارند که به هر سو بخواهند آنها را می کشانند و لذا دارای سرنوشت مشترکی می گردند.



«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ يَوْمَ نَدَعُوا كُلَّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ قَالَ الْمُسْلِمُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَقُومُونَ فِي النَّاسِ فَيَكْذِبُونَ وَ يَظْلِمُهُمْ أئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعُهُمْ فَمَنْ وَاللَّهِمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِيَ وَ سَيَلْقَانِي آلا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِيَ وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ» ۱۱

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چون آیه ۷۱ سوره ۱۷ «روزی که هر دسته از مردم را به امامشان خوانیم» نازل شد، مسلمین عرض کردند: ای فرستاده خدا! مگر شما امام همه مردم نیستید؟ پیغمبر فرمود: من از جانب خدا بسوی همه مردم فرستاده شده‌ام ولی بعد از من امامانی از خاندانم بر مردم منصوب شوند، ایشان در میان مردم قیام کنند و مردم آنها را تکذیب کنند و امامان کفر و گمراهی و پیروشان بر ایشان ستم کنند، هر که آنها را دوست دارد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد کرد و آگاه باشید کسی که بایشان ستم کند و تکذیبشان نماید، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ إِنْ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ۱۲

امام صادق علیه السلام فرمود: ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته‌اند: ۱- خدای تبارک و تعالی فرماید: آیه ۷۴ سوره ۲۱ «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر هدایت کنند نه به امر مردم»، امر خدا را بر امر مردم مقدم دارند و حکم خدا را پیش از حکم مردم دانند. ۲- و باز فرموده است: آیه ۴۱ سوره ۲۸ «آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی دوزخ بخوانند» ایشان امر مردم را بر امر خدا مقدم دارند و حکم مردم را پیش از حکم خدا دانند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است، طبق هوس خویش رفتار کنند.



شرح:

مقصود از خواندن بسوی دوزخ اینست که مردم را به کفر و گناه وامیدارند که عاقبتش دوزخ است و مقصود از قرار دادن خدا ایشان را اینچنین، آنست که خدا از حال ایشان خبر می‌دهد چنانچه شخصی گوئی: (تو مرا دروغگو قرار دادی) یعنی به مردم گفتی که او دروغگوست و این معنی را شیخ طوسی و طبرسی گفته‌اند و بیانی که ما در جبر و تفویض گفتیم و در اخبار طینت انشاءالله می‌آید نیز مناسب این مقام است.

«عَلِيَّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ كَيْمًا إِنَّ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهُمْ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أُنْمَتْ لَهُمْ» ۱۳

امام صادق می‌فرمود: همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد برای آنکه اگر مؤمنین چیزی (در اصول یا فروع دین) افزودند آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند برای آنها تکمیل کند.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ» ۱۴

در اینکه اگر در روی زمین جز دو کس نباشند یکی از آنها امام است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمود: اگر در زمین جز دو نفر باقی نباشند یکی از آن دو امام است.

در کتاب اصول کافی در خصوص ضرورت وجود امام و رهبر در جامعه از امام هفتم (ع) نقل شده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع قَالَ إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرَفَ» ۱۵

حجت خدا بر خلقش بر پا نگردد جز بوجود امام تا شناخته شود.

شرح:

خدا در قیامت نتواند بمردم بگوید چرا چنین کردید و چرا چنان نکردید، مگر اینکه در دنیا برای آنها امام و پیشوائی فرستاده باشد که بانصوص و معجزات امامت او برای مردم ثابت شده باشد و وظایف مردم را به آنها رسانده باشد، خدا و دین را برای آنها معرفی کرده باشد و در بعضی از نسخ کافی بجای حتی حی است بنا بر آن یعنی جز بوجود امام زنده‌ایکه شناخته شود.



از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«إلا تحمدون الله إذا كان يوم القيامة قدعا كل قوم إلى من يتولونه و دعانا إلى رسول الله و فرعنهم إلينا فإلى ابن ترون

يذهب بكم إلى الجنة و رب الكعبة قالها ثلاثا» ۱۶

«آیا شما حمد و سپاس خدا را بجا نمی آورید؟» هنگامی که روز قیامت می شود خداوند هر گروهی را یا کسی را با کسی که ولایت او را پذیرفته می خواند، ما را همراه پیامبر (ص) و شما را همراه ما ، فکر می کنید در این حال شما را به کجا می برند، به خداوند کعبه به سوی بهشت سه بار امام این جمله را تکرار کرد.»

از حضرت صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«لو بقيت الارض بغير امام لساخت» ۱۷

«هرگاه زمین بدون امام باشد از بین می رود.»

این روایت ضمن اینکه از لزوم شجره طیبه امامت سخن می گوید، زمین (زندگی ، انسان) را بدون رهبر و امام قابل دوام نمی داند.

امام علی بن موسی الرضا (ع) می فرماید:

«انا لانجد فرقه من الفرق و لامله من الملل تقو و عاشو الا بقیم و رئیس لما لا بد لهم فيه فی امر الذین والدنیا» ۱۸

«در مطالعه احوال بشر هیچ گروه و ملتی را نمی یابیم که در زندگی موفق و پایدار باشد مگر به وجود مدیر و سرپرستی که امور مادی و معنوی آن را مدیریت نماید.»

شاید هیچ مکتبی با این روشنی اهمیت رهبری و مدیریت را بیان نکرده باشد که موفقیت و پایداری یک ملت را در امور مادی و معنوی مرهون آن بداند.

در تاریخ اسلام تنها می توان از دوره ۲۳ساله رسالت و حکومت حضرت رسول و ۴سال و ۸ ماهه خلافت ظاهری حضرت علی(ع) به عنوان الگوهای عملی رهبری اسلامی استفاده کرد. بعد از این دو دوره مسیر رهبری اسلامی از راه صحیح خود منحرف شد اما بازامان معصوم در طول حیات خویش الگوهای مختلفی از رهبری را به صورت های مختلف نشان می دادند.



رهبری در دوره رسول اکرم

پیامبر اکرم (ص) یک فرصت ۲۳ ساله در اختیار داشتند، در این فرصت، جامعه جاهلیت را به جامعه نسبتاً پیشرفته ای در آن دوران تبدیل کردند که هم از نظر فرهنگی انسان های برجسته‌ای را توانستند تربیت کنند که پیام بخش رسالت باشند و هم از نظر بنیه نظامی در حدی بودند که توانستند در برابر کشورهای ابر قدرتی مانند ایران و روم صف آرایی کنند، این امر کوچکی نیست؛

حال ببینیم پیامبر چگونه توانست به این امر مهم دست یابد.^{۱۹}

در مورد وظایف پیامبر در جامعه اسلامی در مقدمه به نقل از استاد مطهری سخن گفتیم اما حیطه اختیارات شخص پیامبر و نقش مردم چگونه است؟

استاد مطهری در کتاب امامت و رهبری در این باره می نویسد:

یک سخن پیغمبر فقط وحی الهی است دستوری از جانب خدا رسیده، اینجا پیغمبر هیچ اختیاری از خود ندارد پیغمبر فقط واسطه ابلاغ. در است مثل آنجا که دستورات دینی را می گوید، نماز چنین خوانید، روزه چنان بگیرد و . . . آنجا که میان مردم قضاوت می کند، دیگر قضاوتش نمی تواند وحی باشند. دو نفر اختلاف می کنند، پیغمبر طبق موازین اسلامی بین آنها حکومت می کند و می گوید حق با این است یا با آن. اینجا دیگر اینطور نیست که جبرئیل به پیغمبر وحی می کند که در اینجا بگو حق با این هست یا نیست. حالا اگر یک مورد استثنایی باشد مطلب دیگری است ولی به طور کلی قضاوت‌های پیغمبر بر اساس ظاهر است همان طوری که دیگران قضاوت می کنند منتها در سطح خیلی بهتر و بالاتر. خودش هم فرمود من مأمورم که به ظاهر حکم کنم یعنی مدعی و منکری پیدا می شوند و مثلاً مدعی دو تا شاهد عادل دارد. پیغمبر بر اساس همین مدرک حکم می کند. این، حکمی است که پیغمبر کرده آنه اینکه به او وحی شده باشد در شأن سوم هم پیغمبر به موجب اینکه سانس و رهبر اجتماع است، اگر فرمانی بدهد غیر از فرمانی است که طی آن وحی خدا را ابلاغ می کند. خدا به او اختیار چنین رهبری را داده و این حق را به او واگذار کرده است. او هم به حکم اینکه رهبر است کار می کند و لهذا احیاناً مشورت می نماید. ما می بینیم در جنگ‌های احد، بدر و در



خیلی جاهای دیگر پیغمبر اکرم با اصحابش مشورت کرد. در حکم خدا نمی‌شود مشورت کرد. آیا هیچگاه پیغمبر با اصحابش مشورت کرد که نماز مغرب را اینطور بخوانیم یا آنطور؟ بلکه مسائلی پیش می‌آمد که وقتی درباره آنها با او سخن می‌گفتند، می‌فرمود این مسائل به من مربوط نیست، من جانب الله چنین است و غیر از این هم نمی‌تواند باشد. ولی در اینگونه مسائل [یعنی در غیر حکم خدا] احياناً پیغمبر مشورت می‌کند و از دیگران نظر می‌خواهد. پس اگر در موردی پیغمبر اکرم فرمان داد چنین بکنید، این، به حکم اختیاری است که خدا به او داده است. اگر هم در یک مورد بالخصوص وحی شده باشد، یک امر استثنایی است و جنبه استثنایی دارد نه اینکه در تمام کارها و جزئیاتی که پیغمبر به عنوان رئیس اجتماع در اداره اجتماع انجام می‌داد، به او وحی می‌شد که در اینجا چنین کن و در آنجا چنان، و در اینگونه مسائل هم پیغمبر فقط پیام رسان باشد.^{۲۰}

پیامبر به عنوان رهبر جامعه اسلامی دارای خصایصی بودند که باعث موفقیت ایشان در رهبری جامعه می‌گردید. تعدادی از این خصیصه‌ها به شرح زیرند:

۱- نرمی و مهربانی

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» ۱۱

به برکت رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش و برای آنان آمرزش بطلب و در کارها با ایشان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

تأثیر این اصل در همین آیه بیان شده است: اگر خشن و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. بر این مبنا لازمه «رهبری پر جاذبه» نرم‌خویی است. این عامل جذاب است که همانند آهن‌ربا پیروان را به خود می‌کشد و ارتباطی قلبی و معنوی و ناگسستنی بین رهبر و پیرو ایجاد می‌کند و فرمان‌های رهبری، از سر

^{۱۱} آل عمران/ ۱۵۹



ارادت و عشق اجرا می‌شود (نه از روی وظیفه و تکلیف). چنین ارتباطی منجر به انجام دادن کارهای بزرگ و ماندگار می‌شود.^{۲۱}

۲- عفو و بخشش

(فاعف عنهم) عفو، گذشت از گناه و خطا و ضدانتقام کشیدن است و آیات و اخبار، در مدح و حسن آن بسیار است. خداوند می‌فرماید:

«خَذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^{۱۲}

یعنی عفو و بخشش را پیشه کن و امر به معروف کن.

و نیز می‌فرماید:

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا»^{۱۳}

یعنی باید عفو و گذشت کنید.

آثار عفو

عزت بیشتر: از رسول خدا (ص) روایت شده است که: «عفو و گذشت، زیاد نمی‌کند مگر عزت را. پس گذشت

کنید تا خدا شما را عزیز گرداند».^{۲۲}

بر این اساس، مدیری که خطای زیردستش را می‌پوشد و می‌بخشد، بر عزت خویش می‌افزاید، نه این که اقتدار او کم شود.

۳- مشورت

مشورت کردن در امور مدیریت و حکومت، با هم‌کاران و زیردستان، از اصول تردیدناپذیر به شمار می‌رود. وقتی رسول خدا(ص) که موصوف به علم و عصمت است، مأمور به مشورت باشد، مدیران و رهبران غیر معصوم، به طریق اولی ملزم و مأمور به این کار هستند. ارشادی بودن این امر، حاکی از حکم عقل و بنای عقلا برای

^{۱۲} اعراف، / ۱۹۹

^{۱۳} بقره، / ۱۰۹



مشورت است. نمونه هایی از این امر را می توان در جنگ احد و همچنین جنگ خندق و ارائه پیشنهاد حفر خندق توسط سلمان فارسی دید.^{۲۳}

۴- تدبیر:

این خصوصیت پیامبر در بسیاری از وقایع صدر اسلام تاثیر گذار بود از جمله:

- هجرت به حبشه

هجرت به حبشه در دوران مکه طی دو مرحله بدستور پیامبر(ص) و رهبری جعفر بن ابی طالب انجام گرفت. علت هجرت را معمولاً به جهت مصون ماندن از تعرض و آزار و اذیت مشرکان می دانیم. حضرت جعفر بن ابی طالب به همراه کاروان، بجای رفتن به گوشه ای از مملکت حبشه، مستقیماً به مرکز حکومت نجاشی رفته از او تقاضای دیدار می نماید و آیاتی در شأن حضرت مریم(ع) و عیسی(ع) را مطرح می نماید و با زیرکی خاصی، غیرمستقیم با طرح مباحث کلی اعتقادات و احکام او را منقلب کرده، به دین اسلام دعوت می نماید.

- هجرت به مدینه

جداشدن افرادی همچون عثمان بن مظعون و مصعب بن عمیر از پایگاه حبشه و اعزام مصعب به مدینه یکسال و نیم قبل از هجرت به مدینه بعنوان مبلغ دین خدا، گویای طرح های وسیع و مرحله بندی شده مدیریت الهی می باشد که یکی پس از دیگری با دقت به اجرا در می آمد.

مصعب مامور ایجاد زمینه در مدینه برای مرکزیت نهضت می شود و این نشان می دهد، آمدن او به مکه از پایگاه حبشه به دستور پیامبر(ص) بوده تا ایجاد و رهبری پایگاه مدینه را بر عهده گیرد.

بر اثر فعالیت او بسرعت نیروهای کیفی بسیاری مسلمان شده، زمینه را برای هجرت پیامبر(ص) به مدینه فراهم نمودند.^{۲۴}



۵- ساده زیستی

این ویژگی پیامبر در تمام طول زندگی ایشان به چشم می‌خورد حتی در طول سه سال محصره اقتصادی در شعب ابیطالب پیامبر از پیروان خود جدا نشده و در کنار آنان پیروان خود باقی ماندند. مجموع این عوامل و عواملی از این دست باعث چنان نفوذ و تأثیری از جانب پیامبر بر پیروانش می‌گردد که نمونه‌ای از آن را استاد مطهری در کتاب امدادغیبی این چنین نقل می‌کند:

جنگ تبوک، جنگی است که در شرایط بسیار سخت، در وقتی که قحطی شدیدی مدینه را از پا در آورده بود واقع شد. مردم در فقر و گرسنگی سختی بسر می‌بردند. فصل خرما پزان بود، تازه خرماها رسیده و مردم انتظار می‌کشیدند که از قحطی در آیند و باصطلاح شکمی از عزا در آورند. در همین شرایط، داستان تهدید حوزه اسلام از ناحیه شمال یعنی روم پیش آمد. پیغمبر اکرم مصلحت دیدند که به مرز روم لشکرکشی کنند. و اعلام بسیج عمومی کردند، منافقین سعی بسیار کردند که کارشکنی کنند ولی موفق نشدند. در چنین شرائطی پیغمبر سی هزار نفر را بسیج کرد، این سپاه از بس دچار مزیقه و سختی بود "جیش العسرش" (سپاه سختی) لقب یافت. مسلمانان مرکب کافی نداشتند یعنی هر سه چهار نفر یک مرکب داشتند، آنقدر آذوقه کم داشتند که گاه با یک خرما قناعت می‌کردند و گاه یک خرما را یک نفر بدهان می‌گذاشت، مقداری می‌مکید و باقی را به دیگری می‌داد. ولی چون رهبر گفته بود برویم، بدنبالش به راه افتادند. نکته جالب در مورد این غزوه این است که با وجود همه این مصائب بدون اینکه جنگی صورت گیرد مسلمانان به مدینه بازگشتند.^{۲۵}

رهبری و معیارهای حضرت علی(ع)

بعد از وفات پیامبر به رغم تأکیدات ایشان در موارد مختلف نظیر غدیر خم، یوم الانذار و مواردی از این دست در مورد جانشینی حضرت علی(ع) رهبری از راه درست خود خارج شد و آن حضرت علی‌الظاهر به جانشینی پیامبر نرسیدند. اولین درس در مورد رهبری حضرت علی اینجاست که باوجود اینکه به تعبیر خودشان خاردرد چشم واستخوان در گلوداشتند برای حفظ وحدت امت اسلام مجبور به یک سکوت ۲۵ ساله گردیدند. موردی که نشانگر خصوصیت یک رهبر اسلامی واقعی است. مطلبی که در عصر حاضر حتی در کشور خودمان هم مورد توجه



قرار نمی‌گیرد. بعد از این دوره ۲۵ ساله و مسائل مختلفی که به وقوع پیوست حضرت حکومت را پذیرفتند. حضرت در مورد علت پذیرش حکومت در خطبه ۳ می‌فرماید:

هان! به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهده‌ی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، دهنه شتر حکومت را برکوهانش می‌انداختم، و پایان خلافت را با پیمانۀ خالی اولش سیراب می‌کردم، آنوقت می‌دیدید که ارزش دنیای شما نزد من از اخلاط دماغ بز کمتر است!

بعد از پذیرش نیز آن حضرت شیوه‌ای از رهبری را پیاده نمودند که شاید تا قیامت اجراپذیر نباشد ولی می‌تواند راهنمای تمامی رهبران باشد

ویژگیهای لازم برای احراز رهبری و چگونگی انتخاب

ای مردم سزاوارترین کس به خلافت قوی‌ترین مردم نسبت به آن است و داناترین آنها به فرمانهای خدا، پس اگر آشوبگری به فتنه انگیزی برخیزد، از او خواسته می‌شود که به حق باز گردد، و اگر امتناع ورزد با او به نبرد باید پرداخت. به جان خودم سوگند! (اگر قبول کنیم که امام را مردم باید برگزینند در این صورت) اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم انعقاد نپذیرد، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت (یعنی هیچ‌گاه منعقد نخواهد شد) بلکه آنها که صلاحیت رای و نظر دارند و اهل حل و عقدند حاکم و خلیفه را بر می‌گزینند و عمل آنها نسبت به سائر مردم نافذ است و بعد از آن نه حاضران حق رجوع و نه غائبان حق انتخاب دیگری را دارند. آگاه باشید من با دو کس می‌جنگم: نخست آن کس که به ناحق ادعا کند و چیزی که حق او نیست بخواهد و دیگر آن کس که از دادن حقی که بر گردن او است امتناع ورزد.^{۲۶}



و در میزان الحکمه نیز آمده است: ۲۷

امام علی علیه السلام امام و پیشوا باید اندیشه ای خرد ورز، زبانی گویا و دلی خروشان در راه برپایی حق داشته باشد. امام علی علیه السلام سزاوارترین مردم به فرمانروایی بر این امت، چه در گذشته و چه در حال حاضر، کسی است که از همه به پیامبر نزدیکتر، به کتاب خدا داناتر، در دین ژرف نگرتر، در اسلام پیشگامتر، در جهاد برتر و در به دوش کشیدن بار فرمانروایی بر امت توانمندتر باشد.

سه چیز است که هر پیشوایی آنها را دارا باشد سزایند است که پیشوا باشد و بار این امانت را به دوش کشد: هرگاه در حکومت خود دادگری کند، خود را از دسترس مردم دور نگه ندارد و (احکام) کتاب خدا را درباره آشنا و بیگانه اجرا کند.

امامی که سزایند امامت است نشانه‌هایی دارد؛ نخست آن که: معلوم شود او از همه گناهان کوچک و بزرگ مصون است، درفتوا دچار لغزش نشود و پاسخ نادرست ندهد، گرفتار سهو و فراموشی نگردد و به چیزی از دنیا دل نبندد. دوم آن که: آگاهترین فرد باشد به حلال و حرام خدا و احکام گوناگون او و اوامر و نواهی اش و هر آنچه مردم بدو نیازمندند (پس، مردم به او نیازمندند و او از آنان بی نیاز).

سوم: باید شجاعترین فرد باشد، زیرا او سر دسته مؤمنانی است که روی به سوی او دارند، اگر (در میدان نبرد) از پیشروی بازماند مؤمنان نیز با عقب نشینی او عقب می نشینند.

چهارم: باید بخشنده ترین افراد باشد هر چند همه مردم زمین بخیل باشند، زیرا اگر بخل و آزمندی بر او چیره شود به اموال مسلمانان که در دست اوست آزمند و حریص خواهد شد.

پنجم: پاک بودن از همه گناهان با این ویژگی، او از پیروان خود که از گناه مصون نیستند، متمایز می شود، چه اگر او معصوم و پاکدامن نباشد اطمینانی نیست که همچون دیگر مردمان در گرداب گناهان مهلک و شهوات و کامجوییها نیفتد.



اهمیت حقوق متقابل رهبر و مردم

از میان حقوق خداوند بزرگترین حقی را که فرض شمرده است حق والی و زمامدار بر رعیت و حق رعیت بر والی و حاکم است. این فریضه‌ای است که خداوند برای هر یک از زمامداران و رعایا بر دیگری قرار داده است و آن را نظام الفت و پیوستگی آنان با یکدیگر و عزت و نیرومندی دینشان گردانیده. بنابراین رعیت هرگز اصلاح نمی‌شود جز با اصلاح‌شدن والیان و زمامداران و زمامداران اصلاح نمی‌گردند جز با رو براه بودن رعایا، پس آنگاه که رعیت حق حکومت را اداء کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد و جاده‌های دین صاف و بی دست‌انداز می‌گردد، نشانه و علامت‌های عدالت اعتدال می‌پذیرد و راه و رسم‌ها درست در مجرای خویش به کار می‌افتد، بدین ترتیب زمان صالح می‌شود، به بقاء دولت امیدوار باید بود و دشمنان مایوس خواهند شد.

روابط متقابل رهبر و مردم مرا با سخنان جالب خود نستائید (نفی تفکر اسنویسیم - گرایش به ستودنهای غلوآمیز) (واینکه می‌بینید در راه اجرای فرمان خداوند تلاش می‌کنم) برای این است که: می‌خواهم خود را از مسئولیت حقوقی که بر گردنم هست خارج سازم: حقوقی که خداوند و شما بر گردنم دارید و هنوز کاملاً از انجام آنها فراغت نیافته‌ام و واجباتی که به جای نیاورده، و باید به مرحله اجراء گذارم بنابراین آنگونه که با زمامداران ستمگر سخن می‌گوئید با من سخن مگوئید، و آنچنانکه در پیشگاه حکام خشمگین و جبار خود را جمع و جور می‌کنید، در حضور من نباشید و به طور تصنعی (و منافقانه) با من رفتار منمائید و هرگز گمان مبرید در مورد حقی که به من پیشنهاد کرده‌اید کندی و رزم (یا ناراحت شوم) و نه اینکه خیال کنید می‌در پی بزرگ ساختن خویشتم، زیرا کسی که شنیدن حق و یا عرضه داشتن عدالت به او برایش مشکل باشد عمل به آن برای وی مشکلتر است! (نفی تفکر دگماتیسم - پذیرش چیزی بدون دلیل و برهان) با توجه به این، از گفتن سخن حق و یا مشورت عدالت آمیز، خودداری مکنید زیرا من (شخصاً به عنوان یک انسان) خویشتم را مافوق آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم. ۲۸-



امام علی علیه السلام امام وظیفه دارد بر اساس کتاب خدا حکومت کند و امانت را ادا نماید چون چنین کند مردم وظیفه دارند سخنش بشنوند، فرمانش ببرند و هرگاه آنان را فراخواند، اجابت کنند. اما بعد، وظیفه حکمران است که اگر به زیادتی رسید یا به نعمتی مخصوص گشت موجب تغییر حال و دگرگونی رفتار او بر رعیتش نشود و نعمتهایی که خدا نصیبش کرده بر نزدیکی او به بندگان خدا و مهربانی او به برادرانش بیفزاید.

بدانید حق شماست بر من که رازی را از شما نپوشانم مگر در جنگ و بدون رایزنی با شما کاری را نکنم مگر در داوری و حق شما را از موقع آن به تاخیر نیفکنم (حقوق و عطایای شما را به موقع بپردازم) و در رساندن آن درنگ نکنم و همه شما را در حق برابر و یکسان دانم پس، هرگاه چنین کردم بر خداست که به شما نعمت ارزانی دارد و بر شماست که از من فرمان برید.

البتة خداوند برای من حقی بر شما قرار داد به سبب زمامداری بر شما و شما را نیز بر من حقی است همانند حقی که من بر شما دارم^{۲۹}.

در سال ۳۸ هجری حضرت مالک اشتر را به فرمانداری مصر برگزید. در این حال امام نامه ای به مالک می نویسد که در آن کامل ترین شیوه هایی که یک رهبر در زمامداری خود باید رعایت نماید را متذکر می گردد. این نامه از حیث جامعیت ودقت به کوچکترین نکات شاید در تاریخ اسلام بی نظیر باشد و هنوز اندیشمندان در موضوع رهبری به آن استناد می کنند.

نکاتی از این نامه^{۳۰}

ضرورت خودسازی

[نخست] او را به تقوا و ترس از خداوند ایثار و فداکاری در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در کتاب خدا قرآن به آن امر شده است فرمان می دهد به متابعت او امری که در کتاب الله آمده فرائض و واجبات و سنتها همان دستوراتی که هیچکس جز با متابعت آنها روی سعادت نمی بیند و جز با انکار و ضایع ساختن آنها در شقاوت و بدبختی واقع نمی به او فرمان می دهد که [آئین] خدا را با قلب دست و زبان یاری کند چرا که خداوند



متکفل یاری کسی شده که او را یاری نماید و عزت کسی که او را عزیز دارد. و نیز او فرمان می دهد که خواسته های نابجای خود را در هم بشکند. و به هنگام وسوسه های نفس خویشتن داری را پیش گیرد زیرا که نفس اماره همواره انسان را به بدی وادار می کند مگر آنکه رحمت الهی شامل حال او شود .

در مورد خودسازی امام می فرماید: ^{۳۱}

کسی که خود را رهبر مردم قرار داد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد و پیش از آن که به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد؛ زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوار تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد.

اخلاق رهبری

قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت، محبت و لطف کن و همچون دیوان درنده ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را نیمت شماری! زیرا آنها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تو، و یا انسان هائی همچون تو در آفرینش (نفی نژاد پرستی و آپار تاید و خود برتر بینی) آنها لغزش و خطا سر می زند. ناراحتیهائی به آنان عارض می گردد بدست آنان عمدا یا بطور اشتباه کارهائی انجام می شود (در این موارد) از عفو و گذشت خود آن مقدار به آنها عطا کن، که دوست داری خداوند از عفوش به تو عنایت کند. زیرا تو مافوق آنها، و پیشوایت ما فوق تو و خداوند مافوق کسی است که ترا زمامدار قرارداده است! امور آنان را بتو واگذار کرده، و بوسیله آنها تو را آزمایش نموده است. هرگز خود را در مقام نبرد با خدا قرار مده! مگو من مامورم (و بر اوضاع مسلم)، امر می کنم و باید اطاعت شود که این موجب دخول فساد در قلب، و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت است (نفی حکومت های استبدادی و مطلقه)

مردم گرایی و حق گرایی

باید محبوب ترین کارها نزد تو اموری باشند، که و حق با عدالت موافق تر وبا رضایت توده مردم هماهنگ تر است. چرا که خشم توده مردم، خشنودی خواص را بی اثر می سازد، اما ناخشنودی خاصان با رضایت عموم، جبران پذیر است. (این را نیز بدان که) احدی از رعایا از نظر هزینه زندگی در حالت صلح و آسایش، بر والی سنگین تر و



بهنگام بروز مشکلات در اعانت و همکاری کمتر و در اجرای انصاف ناراحت تر و بهنگام در خواست و سؤال پر اصرار تر و پس از عطا و بخشش کم سپاس تر و بهنگام منع خواسته ها دیر عذرپذیرتر و در ساعات رویارویی با مشکلات کم استقامت تر، از «گروه خواص» نخواهند بود ولی پایه دین و جمعیت مسلمانان و ذخیره دفاع از دشمنان تنها «توده ملت» هستند! بنابراین باید گوشت به آنها و میلت با آنان باشد.

جایگاه صحیح مشورت

بخیل را در مشورت خود دخالت مده! زیرا که ترا از احسان منصرف، و از تهی دستی و فقر می ترساند، و نیز با افراد ترسو مشورت مکن! زیرا در کارها روحیهات را تضعیف می نمایند. همچنین حریص را به مشاورت مگیر که حرص را با ستم گری در نظرت زینت می دهد. (همه آنچه درباره این افراد گفتم) بخاطر این است که بخل و ترس و حرص و غرائز و تمایلات متعددی هستند که جامع آنها سوء ظن بخدای بزرگ است. بدترین وزراء کسانی هستند که وزیر زمامداران بد و اشرار پیش از تو بوده اند، کسی که با آن گناهکاران در کارها شرکت داشته نباید جز صاحبان سر تو باشد آنها همکاران گناهکاران و برادران ستمکارانند (از میان اینان) افرادی را که در گفتن حق از همه صریحتر و در مساعدت و همراهی نسبت با آنچه خداوند برای اولیایش دوست نمی دارد، به تو کمتر کمک می کند، مقدم دار، خواه موافق میل تو باشند یا نه.

اصول روابط اجتماعی رهبران

با اهل ورع و صدق و راستی بیبوند، و آنان را طوری تربیت کن که ستایش بی حد از تو نکنند و تو را نسبت باعمال نادرستی که انجام نداده ای تمجید ننماید. زیرا مدح و ستایش بیش از حد عجب و خود پسندی ببار می آورد و انسان را بکبر و غرور نزدیک می سازد. بدان هیچ وسیله ای برای جلب اعتماد والی، به وفاداری رعیت، بهتر از احسان به آنها و تخفیف هزینه ها بر آنان، و عدم اجبارشان بکاری که وظیفه ندارند نیست، در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری آنان خوشبین شوی (و بر آنان اعتماد کنی که) این خوشبینی بارننج فراوانی را از دوشت برمی دارد. سزاوار است به آنها که بیشتر مورد احسان تو قرار گرفته اند خوشبین تر باشی و بعکس آنها که مورد بد رفتاری تو واقع شده اند، بدبین تر. با دانشمندان زیاد بگفتگو بنشین» و با حکماء و اندیشمندان نیز



بسیار به بحث پرداز این گفتگوها و بحثها باید در باره اموری باشد که به وسیله آن وضع کشور را اصلاح می‌کند و آنچه موجب قوام کار مردم‌پیش از تو بوده.

شناخت اقشار گوناگون

مردم از گروه‌های مختلف تشکیل یافته‌اند که هر کدام جز به وسیله دیگری اصلاح و تکمیل نمی‌شوند و هیچ‌کدام از دیگری بی‌نیاز نیستند. این گروه‌ها عبارتند از: «لشکریان خدا»، «نویسندگان عمومی و خصوصی»، «قضات عالی و دادگستر»، «عاملان انصاف و مدارائی»، «انتظامات داخلی»، «اهل جزیه و مالیات» اعم از کسانی که در پناه اسلامند و یا مسلمانند و «تجار و صنعتگران» و بالاخره «قشر پائین» یعنی نیازمندان و مستمندان. برای هر کدام از این گروه‌ها خداوند سهمی را مقرر داشته و در کتاب خدا، یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به صورت عهد در نزد ما محفوظ است این سهم را مشخص و معین ساخته است. اما «سپاهیان» با اذن پروردگار حافظان و پناهگاه رعیت، زینت زمامداران، عزت و شوکت دین و راه‌های امنیتند. قوام رعیت جز به وسیله اینان ممکن نیست از طرفی برقراری سپاه جز بوسیله خراج (مالیات اسلامی) امکان‌پذیر نمی‌باشد، زیرا با خراج برای جهاد با دشمن تقویت می‌شوند، و برای اصلاح خود بآن تکیه می‌نمایند. و با آن رفع نیازمندیهای خویش را می‌کنند. سپس این دو گروه (سپاهیان و مالیات‌دهندگان) جز با گروه سوم قوام و پایداری نمی‌پذیرند و آنها عبارتند از: «قضات» و «کارگزاران دولت» و منشی‌ها زیرا آنها قرار دادها و معاملات را استحکام می‌بخشند و مالیاتها را جمع آوری می‌کنند. و در ضبط امور خصوصی و عمومی مورد اعتماد و اطمینان هستند و این گروه‌ها بدون «تجار» و «پیشه‌وران» و «صنعتگران» قوامی ندارند، زیرا آنها وسائل زندگی را جمع آوری می‌کنند و در بازارها عرضه می‌نمایند. و وسائل و ابزاری را بآنها می‌سازند که در امکان دیگران نیست. سپس «قشر پائین» نیازمندان و از کار افتادگان هستند که باید بآنها مساعدت و کمک نمود، و برای هر کدام بخاطر خدا سهمی مقرر داشت. و نیز هر یک از نیازمندان بمقدار اصلاح کارشان بر والی حق دارند. و هرگز والی از ادای آنچه خداوند او را ملزم بآن ساخته خارج نخواهد شد، جز با اهتمام و کوشش و استعانت از خداوند، و مهیا ساختن خود بر ملازمت حق و شکیبائی و استقامت در برابر آن، خواه بر او سبک باشد یا سنگین.



اخلاق اختصاصی رهبری با مردم

مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده و درهای آنرا بروی هیچکس نبند و بخاطر خداوندی که ترا آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز! تا هر کس با صراحت و بدون ترس و لکنت سخنان خود را با تو بگوید، زیرا من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنیدم «ملتى که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه نمی‌شود و روی سعادت می‌بیند» سپس خشونت و کندی آنها را در سخن تحمل کن، در مورد آنها هیچگونه محدودیت و استکبار روا مدار که خداوند بواسطه این کار، رحمت و اسعش را بر تو گسترش خواهد داد و موجب ثواب اطاعت او برای تو خواهد شد. آنچه میبخشی بگونه‌ای ببخش که گوارا باشد (بی منت و بی خشونت). و خود داری از بخشش را با لطف و معذرت خواهی توام کن! بدان قسمتی از کارها است که شخصا باید آنها را انجام دهی، (و نباید بدیگران واگذار کنی). از جمله: پاسخ دادن به کارگزاران دولت میباشد، در آنجا که منشیان و دفتر داران از پاسخ عاجزند و دیگر برآوردن نیازهای مردم است در همان روز که احتیاجات گزارش میشود، و پاسخ آنها برای همکاران مشکل و دردسر می‌آفریند. (بهوش باش!) کار هر روز را در همان روز انجام ده زیرا هر روز کاری مخصوص بخود دارد.

اخلاق اجتماعی رهبر در رابطه با مردم^{۳۲}

در این باره حضرت خطاب به محمد بن ابی بکر در نامه ای می نویسد:

محبتت را برای آنها بگستر، و پهلوی نرمش و ملایمت را بر زمین بگذار! چهره خویش را برای آنها گشاده دار، و تساوی در بین آنهاحتی در نگاههایت را مراعات کن!، تا بزرگان کشور در حمایت تبدیل تو طمع نورزند، و ضعفاء در انجام عدالت از تو مایوس نشوند که خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان باز خواست خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر عفوتان کند او کریمتر است.



هشدارهایی که امام به رهبران می دهد: ۳۳

هشدار از خون ناحق

از ریختن خون بناحق بپرهیز، زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن کیفرانتقام، بزرگ ساختن مجازات، سرعت زوال نعمت و پایان بخشیدن به زمامداری، همچون ریختن خون ناحق نیست، و خداوند سبحان در دادگاه قیامت قبل از هر چیز در میان بندگان خود، در مورد خونهایی که ریخته شده دادرسی خواهد کرد. بنابر این زمامداریت را با ریختن خون حرام تقویت مکن. چرا که آنرا تضعیف و سست میکند، بلکه بنیاد آنرا میکند

هشدار از خودپسندی

خویشتن را از خودپسندی بر کنار دار و نسبت به نقاط قوت خویش خود بین باش. مبدا تملق را دوست بداری زیرا که آن مطمئن ترین فرصت برای شیطان است، تا نیکوکاری نیکان را محو و نابود سازد.

هشدار از منت گذاری

از منت بر رعیت بهنگام احسان، بپرهیز، و بیش از آنچه انجام داده ای کار خود را بزرگ بشمار، و از اینکه به آنها وعده دهی و سپس تخلف کنی بر حذر باش، زیرا منت، احسان را باطل میسازد، و بزرگ شمردن خدمت نور حق را میبرد و خلف وعده موجب خشم خدا و خلق است، خداوند میفرماید:

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ۱۴

«این موجب خشم بزرگ نزد خدا است که بگوئید و انجام ندهید»

هشدار از شتاب زدگی

از عجله در مورد کارهایی که وقتشان نرسیده، یا سستی در کارهایی که امکان عمل آن فراهم شده، یا لجاجت در اموری که مبهم است، یا سستی در کارها هنگامی که واضح و روشن است بر حذر باش! و هر امری را در جای خویش و هر کاری را به موقع خود انجام ده.



هشدار از امتیاز خواهی

از امتیاز خواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی هستند بپرهیز، واز تغافل از آنچه مربوط بتواست و برای همه روشن است برحذر باش، چرا که بهر حال نسبت آن در برابر مردم مسئولی و بزودی پرده از روی کارهایت بر کنار میرود، و انتقام مظلوم از تو گرفته میشود باد دماغت را فرو بنشان حدت و شدت و قدرت دست، و تیزی زبانت را در اختیار خود گیر!، و برای جلوگیری از این کار، مخصوصا توجه بزبانت داشته باش که (سخنی بدون فکر نگوئی) و نیز در بکار بستن قدرت تاخیر انداز تا خشمت فرو نشیند، و مالک خویشتن گردی، هرگز حاکم بر خویشتن نخواهی بود جز اینکه فراوان به یاد قیامت و باز گشت بسوی پروردگار باشی!

آفات رهبری^{۳۴}

سزاوار نیست کسی که بر ناموسها و جانها و غنیمتها و احکام مسلمین ولایت دارد و پیشوایی مسلمانان بر عهده اوست، مردی بخیل و تنگ چشم باشد، تا در خوردن اموالشان حریص شود و نیز، والی نباید نادان باشد تا مردم را با نادانی خود گمراه سازد و نباید که ستمکار باشد تا وظیفه روزی آنان را ببرد و نباید از گردش ایام بترسد تا گروهی را همواره بر گروه دیگر برتری دهد، و نه کسی، که در داوری رشوه می ستاند ، تا رشوه گیرنده حقوق مردم را از میان برده و در بیان احکام و حدود الهی توقف نماید. و نه کسی، که سنت را فرو می گذارد تا امت را به هلاکت اندازد .

در میزان الحکمه نیز به این آفات اشاره شده است:^{۳۵}

امام علی (ع): سوء تدبیر، موجب ویرانی است.

هرکه بی تدبیر باشد، ویرانگریش شتاب گیرد.

هرکه سوء تدبیر داشته باشد، تدبیرش به نابودی او انجامد.

هرکه تدبیرش به تاخیر افتد ، هلاکتش پیش افتد.

سوء تدبیر، کلید فقر است.



شیوه برخورد با معزولین: ۳۶

امام حتی برای زمامداران شیوه دلجویی از معزولین را بیان می کند در برخورد با محمدبن ابی بکر فرماندار معزول مصر این گونه می نویسد:

اما بعد به من خبر رسیده که از فرستاده اشتر به سوی فرمانداریت ناراحت شده‌ای ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تو در تلاش و کوشش کندی ورزیده ای و یا برای این باشد که جدیت بیشتری به خرج دهی اگر آنچه در اختیار قرار دارد از تو گرفتم تو را والی جایی قرار دادم که هزینه آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت جالبتر است.

سیاستهای رهبری ۳۷

- امام علی (ع) : عدالت بهترین دو سیاست است.
- زیبایی سیاست در به کار بستن عدالت در حکومت است و گذشت کردن با وجود توانایی داشتن بر انتقامگیری.
- ملاک سیاست عدالت است
- سیاست عادلانه به سه چیز است : مدارا توام با دوران‌دیشی و سختگیری و استیفای حقوق توام با عدالت و احسان و بخشش توام با میانه روی.
- بد سیاستی است ، بیدادگری.

بهترین رهبران ۳۸

- امام علی (ع) : ارجمندترین شهریان کسی است که بر نفس خود شهریاری کند و عدالت را بگستراند.
- خردمندترین شاهان (و زمامداران) کسی است که کشورداریش به گونه ای باشد که ملت بر او حجتی (و جای اعتراضی) نداشته باشند و او در قبال آنان حجت داشته باشد.
- بهترین امیران، کسی است که بر نفس خود امیر باشد.



- بهترین پادشاهان، آن است که بیداد را بمیراند و دادگری را زنده سازد.

- امام صادق (ع): برترین شهریان کسی است که سه خصلت داشته باشد: مهربانی، بخشندگی و دادگری.

عوامل پایداری دولت^{۳۹}

- هیچ عاملی چون عدالت دولتها را استوار نمی کند.

- پایداری دولتها، به برپاداشتن راه و رسم دادگری است.

هرکه در روزگار دولت خود نیکوکاری نکند، آن گاه که به رنج و گرفتاری افتد بی یار و یاورماند.

- هر که به عدالت رفتار کند، خداوند ملک و دولت او را استوار دارد.

- دین را حصار دولت خود گردان و شکر گزاری را حفاظ نعمت خود، زیرا هر دولتی که در حصار دین باشد شکست

ناپذیر است و هر نعمتی که در حفاظ شکرگزاری باشد ربوده نشود.

- نیک روشی، زیبایی قدرت است و حصار فرمانروایی.

- بیداری برای مراقبت امور، از نشانه های (پایداری) دولت است.

عوامل به سر آمدن دولت^{۴۰}

امام علی (ع): به سر آمدن دولت‌ها به سبب برگزیدن و به کار گرفتن سفلگان است.

چهارچیز نشانه به سر آمدن دولت‌هاست: فرو گذاشتن اصول، چسبیدن به فروع، مقدم داشتن فرومایگان و عقب

زدن مردمان با فضیلت و لایق.

همنشین شدن با فرومایگان از نشانه های پشت کردن دولت است.

وقتی زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس کار گزار فارس کرد، در ضمن سخنانی مفصل او را از گرفتن خراج

اضافی منع کرد و فرمود: عدل و داد را به کار بند و از سختگیری و بیداد بپرهیز، زیرا سختگیری ناروا مردم را آواره

می کند و ستمگری مایه شورش و خونریزی می شود.



دیدگاهها و آراء صاحب نظران در مورد رهبری و خصوصیات رهبر

نظریه مکاتب اسلامی درباره رهبری

بحث رهبری در دوره عباسیان که دوره رشد اندیشه و تفکر اسلامی بوده و افکار و آراء و دیدگاه بیگانگان و فلسفه یونان در این دوره وارد فرهنگ اسلامی شد و دوره‌های بعدی بحث مهم و روز جامعه اسلامی بوده است. متکلمان اسلامی و فیلسوفان حوزه دین اعم از معتزلیان و اشاعره و شیعیان همواره بر سر این موضوع درگیر بوده‌اند و یکدیگر را تکفیر و گاهی ملحد شمرده‌اند.

نظریه مکتب اهل بیت درباره رهبری^{۴۱}

شیعیان که فرقه حدافلی دیگر جامعه اسلامیند بر این باورند و براین نظرند که مردم این قدرت را ندارند که رهبر را انتخاب کنند بلکه رهبر انسان معصومی است که از طرف خدا انتخاب می‌شود و کسی لیاقت رهبری را دارد که معصوم باشد یا از طرف فرد معصوم انتخاب شده باشد.

پیروان مکتب اهل بیت همواره در برابر نظریه کلامی سنیان از رای خود دفاع کرده و کتاب‌های متعددی در تأیید باور خویش به رشته تحریر درآوردند استاد امینی که یکی از دانشمندان مهم و محققان برجسته مکتب اهل بیت می باشد کتاب مهم خود را به نام الغدیر در بیشتر از ده جلد تالیف کرده و در آن به دفاع از نظریه انتصاب رهبری در اسلام پرداخته است. همچنان که گفتیم این نظریه در سیر تکاملی خود امروزه به ولایت فقیه شهرت یافته و استاد آقای مصباح ثوری پرداز حوزوی با تالیف کتب متعدد به دفاع از این نظریه پرداخته است امام خمینی هم در میان فقیهان شیعه تنها فقیهی است که به صورت جامع و همگانی به تبیین این نظریه پرداخته است..

آراء و نظریه‌های بزرگان و اندیشمندان دیگر درباره رهبری

الف: رهبر باید مومن به نظام دینی باشد و حکومت آن مبتنی بر فکر و اندیشه باشد.

استاد ابوالاعلی مودودی که یکی از دانشمندان اصلاح‌گر شبه جزیره هندوستان می‌باشد و کتابهای متعدد و روشنگری درباره نظام سیاسی اسلام نوشته است یکی از خصوصیات رهبری را ایمان به نظام دینی می‌داند. وی



در کتاب مهم و مفید اندیشه سیاسی اسلامی می‌گوید: «موضوعی که باید در اینجا بر هر فرد تیزبین و موشکافی که تازه اندازه‌ای در قانون و نظام سیاسی اسلام مطالعاتی دارد روشن باشد این است که برای رهبری در این حکومت افرادی انتخاب خواهند شد که مومن به این نظام باشند و اجزاء آن را هدف زندگی خود قرار داده و آن را خط مشی زندگی و مکتب فکری خود بدانند و همیشه نظام و قانون الهی را مد نظر داشته باشند.» در ادامه می‌گوید: «چنین افرادی که ذهن‌گرا و رفورمیسم نیستند صلاحیت انتخاب شدن دارند. این افراد در مسائل جزئی و عملی خود را خلاصه نمی‌کنند بلکه از اعماق قلب خویش مومن به این مطلب هستند که این نظامی ست صدرصد الهی و از جانب خداوند برای تکامل بخشیدن به جامعه انسانی آمده است.

استاد محمد تقی مصباح یزدی که امروزه آرای کلامی وی و نظریه‌های او زبانزد عام و خاص است ضمن اشاره به این خصوصیت چنین می‌گوید: رهبر کسی است که قوانین حکومت را بهتر از دیگر حفظ کند در نظام اسلامی که اکثریت مردم پیرو قوانین اسلامند باید کسی که در راس نظام باشد که ایمان کامل به نظام داشته باشد و از تقوای لازم برخوردار باشد.

ب: رهبر باید فقیه باشد

امام محمد غزالی از عارفان و نویسندگان و فقیهان بزرگ اسلامی بر این نظریه است که رهبر باید فقیه باشد وی می‌گوید: نیاز به فقیه و فقهت خود برخاسته از طنیت آدمی است. این نظریه که مکتب شیعه استوانه‌های مذهبی خود را بدان بنیان نهاده است از اهمیت فراوانی در میان نظریه‌های دیگر برخوردار است و در طول تاریخ نظر بسیاری از فقیهان و متکلمان را به خود جذب کرده است. استاد مصباح یزدی در کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها می‌گوید:

فقیه عادل نزدیکترین فرد به امام معصوم است و باید گفت: در زمان غیبت امام معصوم، طبق دیدگاه شیعیان ولی فقیه بعد از خدا و پیامبر و امام معصوم قرار دارد. چون حاکم اسلامی، باید واجد صفاتی مانند آگاهی به قوانین و مقررات اسلامی، آگاهی به مصالح اجتماعی و صلاحیت اخلاقی که ضامن امانتداری و رعایت مصلحت عمومی است باشد در معصوم تمامی این شرایط وجود دارد.



شرط عصمت که اهل تشیع در رهبر بدان قائلند در میان متکلمان اهل سنت پسندیده نیست دانشمند بزرگ استاد تفتازانی می‌گوید شرط نیست در رهبر که معصوم باشد. زیرا شرط قراردادن عصمت نیازمند به دلیل است. اما در شرط قراردادن عصمت نبودن دلیل برای شرط قراردادن کافی است.

(ج) رهبر امانتدار است نه مالک

از دیگر خصوصیتی که برای رهبر برشمرداند امانتدار بودن رهبر است. نهج‌البلاغه که کتاب پرگه‌بار امام علی است در خطبه‌ای به این خصوصیت فردی رهبری اشاره می‌کند و می‌گوید: مقام واقعی حکمران امانتداری و نگهبانی حقوق مردم است.

استاد مرتضی مطهری در کتاب سیری در نهج‌البلاغه ضمن شرح آن خطبه چنین می‌آورد. در منطق نهج‌البلاغه امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنهاست از این دو اگر بناست یکی برای دیگری باشد این حکمران است که برای توده مردم محکوم است نه توده مردم محکوم برای حکمران.

حدیث جامعی در این مورد هم در صحیح البخاری وارد شده است که ترجمه آن چنین می‌باشد: «همانا هر کدام از شما نگهبان و مسئولید امام و پیشوا نگهبان و مسئول مردم است.»

(د) مبارزه با ظلم و ستم

رهبر باید مبارز باشد رهبری که تن‌پرور و راحت طلب باشد و منافع خود را بر منافع جامعه و ملت برتری دهد رهبر نیست.

استاد سعدالدین تفتازانی در جای دیگر می‌گوید: و شرط است رهبر سیاستمدار باشد و توانا باشد به وسیله علم، دادگری، قدرت، کفایت و دلاوری و بر اجرای احکام و نگهداری مرزهای خانه‌های اسلامی و گرفتن حق ستم‌دیده از ستمگر. زیرا اخلال در این کارها به هدف از تعیین امام زیان می‌رساند.



خصوصیات رهبری از دیدگان متفکران اسلامی

امام محمد غزالی

امام محمد غزالی در مجموع درباره رهبر و خصوصیات فردی و عمومی وی ۱۰ شرط را بیان می‌کند، این شرطها مقبولیت عمومی در نزد عامه دارد. و این شرایط را به اکتسابی و غیراکتسابی تقسیم می‌کند. بلوغ، عقل، آزادبودن، دارای نسب پاک، مذکوبودن، و سلامتی از شرایط غیراکتسابی یک رهبر است که غزالی به آنها اشاره کرده است؛ وی به چهار شرط دیگر لازم برای رهبر اشاره می‌کند و آنها را شوکت، کفایت، تقوا، علم می‌داند غزالی معتقد است که اگر رهبری دارای این صفات باشد می‌تواند آنها را به نحو احسن در جامعه پیاده کند و یک جامعه مبتنی بر عدالت را پایه‌ریزی نماید. بنا به این گفته غزالی بر این باور است که صفات رهبری اکتسابی هستند و رهبر، از اول رهبر به دنیا نیامده است یک فرد تحت تعالیم و تربیت و آموزش است که رهبر می‌شود.

استاد مطهری:^{۴۲}

اهمیت فوق العاده رهبری بر سه اصل مبتنی است:

اصل اول مربوط است به اهمیت انسان و ذخائر و نیروهائی که در او نهفته است که معمولاً خود به آنها توجه ندارد. در اسلام به مسئله متوجه کردن انسان به خود، به عظمت و شرافت خود و نیروهای عظیمی که در او است توجه شده است. قرآن مجید می‌گوید: وقتی که انسان را خواستیم بیافرینیم فرشتگان را امر کردیم که باین موجود سجده کنند. می‌گوید انسان بر فرشتگان در تعلیم اسماء الهی پیشی گرفت، می‌گوید آنچه در زمین است برای انسان آفریده شده است: «**و جعلنا لكم ما فی الارض جمیعا**» " «**سخر لكم ما فی السموات و الارض**» ای بشر در تو چیزهاست، تو خیال نکن مشتی آب و خاک هستی. خودت را با موجودات دیگر مقایسه نکن.

اصل دوم مربوط به تفاوت انسان و حیوان است، انسان با اینکه از جنس حیوان است از نظر مجهز بودن به غرائز با حیوان تفاوت دارد: یعنی ضعیف تر از حیوان است. حیوانات بیک سلسله غرایز مجهز هستند و نیاز



چندانی به مدیریت و رهبری از خارج ندارند، زیرا گزینه کارش راهنمایی و رهبری بصورت خودکار است . مورچه به سلسله غرایزی مجهز است که به طور خودکار واتوماتیک وی را در زندگی رهبری می‌کند . امیرالمؤمنین علی(ع) در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه موضوع مجهز بودن مورچه را به غرایز زندگی بیان و تشریح می‌کند . سایر حشرات نیز بدین منوال هستند انسان با اینکه از نظر نیروها مجهزترین موجودات است و اگر بنا بود با گزینه رهبری شود می‌بایست صد برابر حیوانات مجهز به غرایز باشد، در عین حال از نظر غرایزی که او را از داخل خود هدایت و رهبری کنند ، فقیرترین ناتوان‌ترین موجود است. لهذا به رهبری، مدیریت و هدایت از خارج نیاز دارد . این همان اصلی است که مبنا و فلسفه بعثت انبیاء است. و هنگامی که فلسفه بعثت انبیاء را مورد بحث قرار می‌دهیم متکی باصل نیازبشر به راهنمایی و رهبری هستیم . یعنی بشر موجودی است مجهز به ذخائر و منابع قدرت بیشمار و در عین حال، در ذات خود فوق العاده بی‌خبر و سرگردان و خود از ذخائر و منابع وجود خود ، نا آگاه ، نه می‌داند که چه دارد و نه می‌داند که چگونه آنها را رهبری کند و مورد بهره برداری قراردهد. لهذا نیازمند است که رهبری گردد ، راه باو نشان داده شود و نیروهایش سامان یابد و سازمان پیدا کند. باید او را آزاد کرد و به حرکت آورد .

اصل سوم مربوط به قوانین خاص زندگی بشر است. یک سلسله اصول بر رفتار انسان حکومت می‌کند که اگر کسی بخواهد بر بشر مدیریت داشته باشد و وی را رهبری کند جز از راه شناخت قوانینی که بر حیات و بر روال زندگی بشر حاکم است ، میسر نیست پس بشر موجودی است که بیک سلسله نیروها مجهز است و بهدایت و رهبری و به پیشوا و پیشوائی نیازمند است . موجودی است که رهبری و به حرکت در آوردن و بهره برداری از نیروهای وی تابع یک سلسله قوانین بسیار دقیق و ظریف است که شناخت آن قوانین کلید راه نفوذ در دلها و مسلط شدن بر انسانها است .



شرایط رهبرازدیداستادمطهری

- ۱- پیش قدمی
- ۲- همدردی (زندگی در سطح عامه)
- ۳- قدرت سازمان بخشی
- ۴- شناخت لیاقت افراد برای کارهای محوله
- ۵- مؤمن ساختن افراد به هدف کلی اجتماعی
- ۶- جذب و علاقه و محبت به افراد
- ۷- شناخت وضعیت زمانی
- ۸- ایمان و اعتماد به هدف
- ۹- ایمان و اعتماد به موقعیت، عدم تردید و دودلی، اعتماد به نفس (رسول خدا و ایمان و موفقیتش در رسالت؛
ایضاً ایمان امام حسین به نتیجه ی کارش)
- ۱۰- حُسن تشخیص
- ۱۱- سرعت تشخیص
- ۱۲- قاطعیت
- ۱۳- تصمیم (عدم تردید و دودلی در انتخاب کارها، همچنانکه نسبت به اصل هدف نیز نباید مردد و دودل باشد)
- ۱۴- شهامت و عدم هراس از عواقب اقدام
- ۱۵- پیش بینی
- ۱۶- اقدامات احتیاطی برای شکست
- ۱۷- ظرفیت تحمل عقاید مخالف؛ سعه ی صدر (آله الرئاسه سعه الصدر)
- ۱۸- شهامتِ قبولِ مسئولیتِ شکست
- ۱۹- تقسیم مناسب کار و نیروی انسانی



۲۰- از همه بالاتر قوت اراده و شخصیت و تحت تأثیر قرار دادن اراده ها و تسخیر اراده ها که بی اختیار از اراده او تبعیت کنند و این با نوعی قدرت القا و تلقین همراه است. این جهت بود که رسول خدا را دارای قدرت مرموز جادو می دانستند، حال آنکه عظمت شخصیت بود.^{۴۳}

استاد تقریباً تمام شرایط پیش گفته را از کتاب دیباچه‌ای بر رهبری نقل می کند،^{۴۴} البته با قدری اختلاف و به دنبال آن برخی شرایط منفی را نیز از آن منبع می آورد که عبارتند از: فقدان اعتماد به نفس، تردید و شک در اخذ تصمیم، هراس از عواقب احتمالی هر اقدام (در مقابل شهامت اقدام)، دست و پا گم کردن در برابر پیشامدهای ناگهانی، عدم تحمل انتقاد و عقاید مخالف، فقدان شکیبایی برای نیل به مقصود، عقده ی ریاست و قبضه گری (انحصارطلبی) داشتن، از هر کس اطاعت کورکورانه خواستن، خودستایی، مردم گریزی، روگردانی از مطالعه و اخذ اطلاعات، افسردگی از پیشرفت دیگران، بی اعتنایی به نیازمندی های انسانی و عاطفی مردم. شهید مطهری معتقد است «هر کسی که شرایط بالا را فاقد باشد، قادر نخواهد بود نیروهای شگرف و ناشکفته‌ی خلق‌ها را به سوی سازندگی و ابتکار بسیج دهد و بی سامانی‌ها را سامان بخشد.»^{۴۵}

سبک‌های اقتضایی رهبری در اسلام

اگر در سیره عملی پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) دقیق شویم خواهیم دید که بنا به شرایط و مقتضیات زمانی و همچنین حساسیت موضوع شیوه های متفاوتی از رهبری و تصمیم گیری از خود نشان داده اند که این امر با نظریاتی از رهبری که در عصر حاضر ارائه شده قابل تطبیق است.

یکی از معروفترین نظریات رهبری معاصر نظریه اقتضایی از لیکرت می‌باشد که به طور خلاصه بدین شرح است:

سبک دستوری (تکلیف‌گرا)

سبک ترغیبی (مشورتی)

سبک حمایتی (مشارکتی)

سبک تفویضی (رشد)

۱- سبک دستوری (تکلیف‌گرا): در این سبک، رهبر و مدیر رفتار تکلیف‌گرایی بیش از حد متوسط و رابطه‌گرایی کم‌تر از حد متوسط دارد. وی به شیوه اقتداری تصمیم می‌گیرد؛ یعنی بدون این‌که از کسی کمک



بگیرد، تصمیمات خود را به تنهایی اتخاذ می‌کند. این سبک، در حالی است که سطح آمادگی زیردستان، در حد ناتوانی است و تعهد و انگیزه لازم را ندارند. هم‌چنین ممکن است نگران و نامطمئن باشند.^{۴۶}

۲- سبک ترغیبی (مشورتی): در این سبک، رفتار تکلیف‌گرا و رابطه‌گرای مدیر، از حد متوسط بالاتر است. سبک تصمیم‌گیری مدیر، مشاوره‌ای است؛ یعنی مدیر، پیش از گرفتن تصمیم، برخی اطلاعات را از زیردستان می‌گیرد؛ ولی سرانجام، خود تصمیم گیرنده است. در این سبک، زیردستان توانایی ندارند؛ اما کوشش می‌کنند، دارای انگیزه هستند و تا زمانی که رهبر کنار آنان است یا هدایتشان می‌کند، مطمئن بوده و نگرانی ندارند.^{۴۷}

۳- سبک حمایتی (مشارکتی): در این شیوه، رفتار رابطه‌گرای مدیر، بیش از حد متوسط و رفتار تکلیف‌گرای وی از حد متوسط کمتر است. سبک تصمیم‌گیری مدیر، مشارکتی است؛ یعنی مدیر، زیردستان را در تصمیم‌گیری مشارکت می‌دهد؛ زیرا آنان توانایی مشارکت در تصمیم‌گیری را دارند. این سبک، در وضعیتی است که زیردست، توانایی ادای تکلیف را دارد؛ اما تمایلی به استفاده از آن ندارد و یا ممکن است برای ادای تکلیف به تنهایی، احساس نگرانی کند.^{۴۸}

۴- سبک تفویضی: در این سبک، رفتار رابطه‌گرا و تکلیف‌گرای مدیر، از حد متوسط کمتر است. مدیر بخشی از اختیارات خود را به زیردستان وامی‌گذارد و خود بر عملکرد آنان نظارت کلی دارد. سبک تصمیم‌گیری مدیر نیز تفویضی است. این سطح در وضعیتی مناسب است که سطح آمادگی زیردستان، توانایی و تعهد لازم برای انجام کار است و در ادای آن، آسوده خاطر و مطمئن هستند.

در مطالعه سیره رهبری و مدیریتی رسول خدا(ص) و امیر مومنان (ع) که هماهنگ با وحی صورت می‌گرفته است، همه سبک‌های مذکور دیده می‌شوند.

سبک دستوری و تکلیف‌گر

«ان اتبع الا ما یوحی الی»؛ من فقط از وحی تبعیت می‌کنم.

موضوع این سبک از تصمیم‌گیری، در سیره رسول اکرم(ص)، موارد حکم شرعی و یا دستورهای مستقیم یا غیرمستقیم خداوند بوده است. واضح است که مشاوره و مشارکت، در این محدوده راه ندارد. مؤید این امر،



سخنی از امیرمؤمنان (ع) است:

«آگاه باشید که حق شما بر من این است که جز اسرار جنگی را از شما پنهان نسازم و در اموری که پیش می‌آید، جز در حکم، کاری را بدون نظر شما انجام ندهم».^{۴۹}

مراد از حکم در جمله بالا، حکم الهی یا حکم حکومتی است که جنبه حساسیت و اسرار جنگی داشته است؛ زیرا در دیگر موارد، آن حضرت، اهل مشورت بوده است، البته از آن حضرت، سخنانی نقل شده است که موهم مشورت‌ناپذیری ایشان در همه امور است، آن جا که می‌فرماید:

«بدانید که اگر من پاسخ مثبت بده و [حکومت بر شما را بپذیرم] در باره حکومت بر شما به علم خود عمل می‌کنم و به سرزنش و توصیه کسی گوش نخواهم داد

«تاکنون هیچ مسأله‌ای که به آن جاهل باشم، اتفاق نیفتاده است تا با شما و برادران خود مشورت کنم و اگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد، از شما و غیر از شما روی بر نمی‌گرداندم».^{۵۰}

این سخنان، بر وجود سبک دستوری و تکلیف‌گرا در نظام تصمیم‌گیری معصومین (ع) تأکید دارد؛ ولی به معنای مشورت‌ناپذیری و نفی‌کننده دیگر سبک‌های تصمیم‌گیری نیست. البته شأن صدور جملات مذکور و شرایط ویژه زمان حکومت آن حضرت، باعث ایراد چنین سخنانی بوده است. با توجه به سوابق حکومت عثمان و طمع‌هایی که قدرت‌طلبان، در مشارکت یا قبضه قدرت داشتند، ناچار امام با چنین سخنانی آنان را نا امید می‌ساختند.

به هر حال، سبک دستوری در تصمیم‌گیری، در سیره نبوی و علوی وجود داشته است و دارای موضوع خاص خود بوده است. غیرمعصومین هم می‌توانند از این سبک پیروی کنند. البته در شرایط ویژه‌ای که نیاز به تصمیم‌گیری فوری باشد و اقتضای وحدت مرکز تصمیم‌گیری و سرعت در آن وجود داشته باشد. قاعدتاً در چنین وضعیتی، باید از تصمیمات شورایی که نیازمند زمان بیشتری است، صرف‌نظر کرد و به تصمیمات دستوری و فردی روی آورد. از این قبیل است تصمیم‌گیری‌های فوری نظامی و دفاعی و نیز رویارویی‌های سیاسی. در مدیریت‌های غیرکلان، مواردی که نیازمند سبک دستوری باشد، فراوان‌تر است.



سبک ترغیبی (مشاورتی)

این سبک، مصداق کامل آیه شریفه «و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله» است

هر جا شرایط اقتضای کرده و اهدافی خاص در نظر بوده است، این شیوه از تصمیم‌گیری شکل می‌گرفته؛ به‌ویژه که این سبک، وحیانی بوده و کاملاً با قرآن منطبق است. رسول خدا(ص) به عنوان یک مدیر و رهبر می‌فرمود:

«آگاه باشید که خدا و رسول او از مشورت بی‌نیازند؛ ولی خداوند مشورت را برای رحمت بر امت من قرار داده است.»^{۵۱}

شیخ مفید نیز در این باره می‌گوید:

پیامبر با اصحاب خویش به علت نیاز به آرای آنان و نیازش به مشورت با آنان، چنان که گمان کرده‌ای، مشورت نکرد؛ یعنی مشورت برای وی طریقی نبوده، بلکه برای امر دیگری بوده است.»^{۵۲}

مراد ایشان از مشورت طریقی، مشورتی است که هدف آن، دستیابی بهتر به واقعیت و کم کردن خطا در اندیشه و عمل است.^{۵۳} چنین مشورتی از باب رجوع عالم به جاهل است و در باره کسی مطلوب است که در باره واقع، متحیر است و چنین مشورتی از ساحت رسول خدا(ص) به دور است. در مقابل آن، مشورت موضوعی قرار می‌گیرد که هدف از آن، رعایت حقوق مشورت شونده‌گان و احترام به آنان است.

رسول خدا(ص) طبق آیه قرآن، ملزم به چنین مشورتی است. بر همین اساس، آن حضرت گاهی با علم به نتایج زیان‌بار دیدگاه مشاوران، برای احترام به حقوق آنان و تبعیت از فرمان خدا، بر طبق نظر آنان عمل می‌کرد. یکی از موارد این گونه مشورت، قبل از غزوه احد است، آن‌جا که رسول خدا با صدای بلند فرمود:

«أشیروا لی»^{۵۴} یعنی نظر بدهید. عبدالله بن ابی‌نظر داد که از درون قلعه یثرت بجنگیم. پیران نیز موافقت کردند؛ ولی جوانان و حمزه با جنگ در بیرون قلعه موافق بودند، پیامبر اسلام(ص) نظر اکثریت را قاطع دانست و خروج از شهر را بر قلعه‌داری و جنگ تن به تن ترجیح داد. پیامبر پس از تبیین شیوه دفاع، با پوشیدن زره و حمایل کردن شمشیر، سپری به پشت انداخت و کمان به شانه آویخت و نیزه‌ای به دست گرفت و از خانه



بیرون آمد. دیدن این منظره، مسلمانان را به این تصور انداخت که شاید بیرون رفتن، مورد رضای پیامبر نبوده است. از این رو عرض کردند که ما در شیوه دفاع، تابع شما هستیم. اگر بیرون رفتن صلاح نیست، در همین جا می‌مانیم. پیامبر فرمود: «وقتی پیامبری زره پوشید، شایسته نیست آن را بیرون آورد تا زمانی که با دشمن نبرد کند».^{۵۵}

التزام رسول خدا(ص) به این سبک، آن‌چنان بود که گاهی تصمیمی را که گرفته بود، پس از مشورت، تغییر می‌داد. آن‌جا که پیامبر می‌خواست با یهودیان غطفان و فزاره پیمان ببندد که یک سوم از میوه‌های مدینه را به آنان بدهد تا آنان از صفوف احزاب خارج شوند، سعد معاذ و سعد عباده با امضای قرار داد موافق نبودند و گفتند: اگر این پیمان، دستور خدا است، می‌پذیریم و اگر نظر شخصی آن حضرت است و نظر ما را می‌خواهد، ما موافق نیستیم؛ زیرا تا کنون آنان جرأت نداشتند حتی یک دانه خرما نیز به زور و فشار از ما بگیرند، چه رسد به اکنون که در سایه دین تو عزیز شده‌ایم. ما با آنان خواهیم جنگید. پیامبر فرمود: «من تصمیم داشتم شما را از شر احزاب نجات دهم؛ ولی حال که فداکاری شما آشکار شد، قرارداد را متوقف می‌کنم و می‌گویم که خداوند پیامبر خود را خوار نساخته است». در این لحظه، سعد معاذ با کسب اجازه، مطالب نامه را پاک کرد و گفت: بت پرستان هر چه می‌خواهند، در حق ما انجام بدهند، ما ملت باج‌دهی نیستیم.^{۵۶}

سبک حمایتی و مشارکتی

برای تفکیک مشاورت از مشارکت، مقایسه‌ای بین دو آیه شریفه «شاورهم فی الامر» و «امرهم شوری بینهم» لازم است. آیه نخست، دلالت بر لزوم مشاورت یا مطلوبیت و ترجیح آن و آیه شورا دلالت بر مطلوبیت مشارکت دارد. در آیه اول، خطاب به شخص رسول خدا(ص) به عنوان حاکم و مجری و مدیر است که در تصمیم‌گیری در امور مربوط به حکومت خود، از نظریات دیگران استفاده کند؛ ولی آیه دوم، وظیفه مردم را بیان می‌کند که برای صلاح امور خود(امرهم) به صورت شورایی و دسته جمعی به حل مسائل و مشکلات خود بپردازند و البته نتیجه شور خود را خدمت رسول خدا(ص) به عنوان ولی امر مسلمین عرضه دارند و به نوعی، در تصمیم‌گیری رسول الله مشارکت کنند. این آیه، در حقیقت، امضای سیره عقلا است که از دیر باز از طریق مجالس



قانون‌گذاری گوناگون، در مسائل مهم، به‌ویژه اموری که به مجموعه‌ای از افراد جامعه مربوط می‌شوند، به قوانین تصمیم‌ساز می‌رسیده‌اند. همچنین آیه مذکور، ارشاد به حکم عقل است که هر مقدار طرفداران یک نظریه بیش‌تر باشند، عقل احتمال خطا را کم‌تر می‌داند. رسول خدا(ص) در همین باره می‌فرماید: «**لا تجتمع امتی علی خطأ**»؛ یعنی امت من بر خطا اجماع و اجتماع نمی‌کنند.

بدیهی است که این شوراهای مردمی و ایمانی، کمک خوبی برای رهبران به شمار می‌روند. حاکم و رهبر می‌تواند با تکیه بر اجتماعات راهبردی، به راهکارها و تصمیم‌های درست و منتجی در اداره امور دست یابد.

در سیره مدیریتی رسول خدا(ص) به مواردی بر می‌خوریم که حاکی از اعتنا و اعتماد آن حضرت به تصمیمات شورایی است؛ مثلاً در همان آغاز، که پیامبر در مکه بود و عده‌ای از یثرب (مدینه) به قصد بیعت با آن حضرت آمده بودند و ایشان را ترغیب به آمدن به مدینه می‌کردند، حضرت به آنان فرمود: «بر گردید و از میان خود (اوس و خزرج) دوازده نفر را انتخاب کنید و آنان به نمایندگی از مردم مدینه، با من بیعت کنند». این کار انجام شد و نه تن از خزرج و سه تن از اوس (در یک انتخابات آزاد) برگزیده شدند که نام آنان در تاریخ آمده است. مراسم بیعت پایان پذیرفت و رسول خدا(ص) قول داد که در زمانی مناسب، مکه را ترک گوید و به مدینه بیاید.^{۵۷}

نظیر این ماجرا زمانی اتفاق افتاد که یکی از والیان منصوب آن حضرت، عملکردی نامطلوب داشت. حضرت انتخاب جانشین او را به شورایی از مؤمنان آن شهر واگذار کرد.^{۵۸} هر چند این انتخاب، موقت بود و در نهایت، رسول خدا(ص) فرد دیگری را نصب کردند، ولی در همان مدت کوتاه نیز شاهد مشارکت مردم در تصمیمات آن حضرت هستیم.

این روش، انگیزشی‌ترین روش تصمیم‌گیری است و درجه رشددهی و کمال‌بخشی آن بسیار بالا است. تفویض تصمیم‌گیری به دیگران، از لوازم رهبری و مدیریت رشید است، هر چند که با این نوع تفویض مسؤولیت، عواقب تصمیم‌گیری همچنان بر دوش تفویض‌کننده است و اصطلاحاً مسؤولیت، قابل تفویض نیست، ولی اختیار و تصمیم‌گیری، قابل تفویض است. در سیره مدیریتی نبوی، به مواردی بر می‌خوریم که از این روش



تصمیم‌گیری استفاده شده است؛ از جمله، در اوایل سال پنجم هجری، هنگامی که قبیله بنی‌قریظه، که سابقه خیانت به پیمان خود با مسلمانان را داشتند، تسلیم شدند، رسول خدا(ص) تصمیم‌گیری در باره آنان را به سعد معاذ تفویض کرد. بنی‌قریظه گفتند: «ما به تصمیم سعد معاذ تسلیم می‌شویم. پیامبر خدا(ص) پذیرفت و فرمود: «داوری در این باره را بر عهده بزرگ شما و رئیس گروه، یعنی سعد معاذ می‌گذارم. او در این باره هر چه بگوید و نظر دهد، من خواهم پذیرفت». همه حضار پیش‌نهاد پیامبر را از صمیم دل پذیرفتند. یاران سعد معاذ از او می‌خواستند که در حق بنی‌قریظه نیکی کند و جان آنان را از خطر مرگ نجات دهد؛ ولی او بر خلاف این پافشاری‌ها، در آن مجلس نظر داد که مردان جنگنده ایشان اعدام، اموالشان تقسیم و زنان و فرزندان‌شان اسیر شوند.^{۵۹}

استانداران رسول خدا(ص) در تصمیم‌گیری آزاد بودند؛ هم‌چنین سفیران آن حضرت. از همین مقوله است تفویض تصمیم‌گیری در باره امانات و قرض‌های رسول خدا(ص) به حضرت علی(ع)، هنگام هجرت آن حضرت به مدینه، در لیلۃ‌المبیت.^{۶۰}



نتیجه‌گیری

اسلام برخلاف سایر ادیان الهی که در میان تمدن‌های بزرگ ظهور کردند در بدوی‌ترین محیط ممکن ظهور نمود. محیطی که در آن تعصبات قومی و قبیله‌ای افتخار به مردگان عدم وجود علم و دانش فاصله طبقاتی ارزش نداشتن زنان و موارد زیادی از این دست در آن به چشم می‌خورد. اما ظرف ۲۳ سال آن چنان اقتداری در این منطقه بوجود آمد که توانست اسلام را نه تنها در همسایگان مجاور خود بلکه حتی در قاره‌های مجاور نیز گسترش دهند. این امر نبوده است مگر با رهبری الهی و تاثیر عمیق پیامبر بر مسلمانان.

رهبری پیامبر باعث شده که مسلمانان از تنگنای شکنجه‌های صدر اسلام نجات یابند با تدبیر و کیاست پیامبر با دو هجرت تاریخی مرزهای اسلام گسترش یافت و با ارائه ایده عقد اخوت در میان مسلمانان فاصله غنی و فقیر از میان رفت و باعث ایجاد وحدت در امت اسلامی گردید و به این ترتیب نیروی عظیمی در اسلام شکل گرفت که منشأ حرکات بعدی در اسلام گردید.

تأثیر پیامبر به عنوان یک رهبر در حدی بود که مسلمانان حتی از نثار جان خود نیز دریغ نداشتند و یا آنها را قادر به انجام کارهای محیرالعقول می‌نمود. پیامبر در این رهبری طبق نص صریح قرآن (آیه ۲۶ سوره نحل) از نیروی خود مردم به بهترین شکل استفاده نمود و در موارد بسیاری نیز از مشورت همین مردم صرف از نظر نژاد و طبقه اجتماعی آنها استفاده نمود (جنگ احد و خندق)

با رحلت پیامبر این الگوی صحیح رهبری تا حدودی دستخوش تغییرات گردید و از مسیر اصلی خود خارج گردید که اوج این انحراف را در زمان خلیفه سوم شاهدیم. (خطبه ۱۶۴ و ۳ نهج البلاغه) بعد از پیامبر با یک فاصله ۲۵ ساله در دوران خلافت امام علی (ع) شاهد یک الگوی واقعی از رهبری اسلامی هستیم که مصادیق آن حتی قابل انطباق با شرایط امروزی در عصر حاضر است. ارزش یافتن سرمایه‌داری و توجه به سرمایه‌داران حاکمیت یافتن روابط خویشاوندی تبعیض نژادی مشکلات ایجاد شده توسط خواص در جامعه مسائل اقتصادی و مواردی از این دست در حکومت امام به چشم می‌خورد.



حضرت برای تمامی این مسائل راهکارهای عملی ارائه میدهد. پرهیز از گرایش رهبر به سرمایه‌داران و سرمایه‌داری (نامه ۴۵) داشتن رفتار صحیح با زیردستان حتی اگر مسلمان نباشند (نامه ۱۹) توجه به حقوق انسان‌ها صرف نظر از دین و نژاد (نامه ۵۳) تذکرات و ارائه راهکار به کارگزاران اقتصادی و مالیاتی (نامه ۲۵ و ۲۶) پرهیز از روابط خویشاوندی (نامه ۵۳) و داستان عقیل خطبه^{۱۵} (۲۲۴) توجه به حقوق مردم (خطبه ۲۱۶ و ۳۴) و شکل کامل این دستورات را به طور کامل که در آن حتی در مورد طبقات اجتماعی و انتخاب افراد سخن به میان می‌آید. در نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر به چشم می‌خورد.

چنین نمونه‌هایی باعث ایجاد الگوهایی برای رهبران گردیده که حتی با گذشت قرن‌ها به عنوان راه حل در هر جامعه‌ای قابل اجراست.

بعد از امام علی (ع) اگر چه خلافت ظاهری از سلسله ائمه طاهرين خارج گردید اما باز امامان معصوم با توجه به مقتضیات زمان وظیفه رهبری جامعه اسلامی به انجام می‌رساندند.

صلح امام حسن (ع)، قیام امام حسین (ع)، سکوت امام سجاد و بیان دیدگاه‌های سیاسی در قالب ادعیه تقیه و نهضت علمی امام باقر و امام صادق (ع) و ولایت عهدی امام رضا (ع) همگی شیوه‌هایی از رهبری با توجه به شرایط بودند که ما می‌توانیم نمونه‌هایی از آنها را حتی در انقلاب خود می‌بینیم.

اما هر چه از صدر اسلام فاصله می‌گیریم رهبری اسلامی شکل یک پوسته ظاهری به خود گرفته و از مغز تهی می‌گردد و وسیله‌ای برای ظلم و ستم بر میگردد. خلافت بنی امیه و بنی عباس و پس از آن حکومت‌های

^{۱۵} عقیل بن ابی طالب، برادر پدري و مادري علی (ع) است. وی، بیست سال از حضرت بزرگتر و از هر دو چشم نابینا و دارای عائله سنگینی است و مستمند و ناتوان است، اما حق و سهم خود و خانواده اش را از بیت المال دریافت داشته و دیگر سهمی ندارد و فقر و فاقه و درماندگی برابر عیال، او را از پای در انداخته و به امام و برادر و تنها امید خود مراجعه و فقط سه کیلو گندم از سهم مسلمانان تقاضا می‌کند و این، در حالی است که اولاد و کودکان عقیل، در شدت گرسنگی و فقر، با موهایی ژولیده و رنگهای پریده و تار - که گویی با نیل و رنگ آنان را کیود کرده اند، به سر می‌برند. عقیل، خواهش و لابه می‌کند و علی (ع) گوش می‌دهد تا کار به آنجا می‌رسد که امام (ع) برای تنبیه و عبرت عقیل، آهنی داغ می‌کند و نزدیک بدن او می‌برد. عقیل نابینا، با احساس حرارت در نزدیک بدن خود می‌ترسد و جیغ می‌کشد. امام به او می‌فرماید:

«أَتَيْنُ مِنْ حديدِ أحماءِ إنسانها لَلْعَبِهِ وَ تَجْرُنِي إلی نارِ سَجْرَها جَبَّارها لَغضبِهِ؟ أَتَيْنُ مِنَ النَّادِي وَ لا أُنُّ مِنَ نَطِي؟»

ای عقیل! از یک آهن مختصری که داغ شده، می‌نالی، لکن مرا می‌کشانی به آتشی عظیم که خداوند از خشم خود آفریده است؟ تو از یک آزار کوچک، می‌نالی، اما من، از شراره های آتش خشم خدای ننالَم؟»



فاسدی که با دستاویز قراردادن مسئله رهبری اسلامی باعث مصائب بسیاری بر جهان اسلام گردیدند (درگیریهای حکومت صفوی و عثمانی) و هر چه به سمت عصر حاضر نزدیک می شویم ممالک اسلامی از رهبر اسلامی فاصله گرفته و حتی در برخی از آنها جدایی دین از سیاست را مطرح می کنند این در حالیست که بسیاری از عناصری که در رهبری اسلامی به چشم می خورد در عصر حاضر نیز به عنوان اصول رهبری مطرح است. استفاده از نیروی خود مردم، توجه به حقوق مردم، حقوق اقلیتها، حقوق زنان و مسائل اقتصادی و معیشتی همگی از مواردی است که اسلام در ۱۴ قرن قبل مطرح کرده و هنوز قابل بررسی و تامل است.

در عصر حاضر با وجود الگوهای رهبری و حکومت داری که در جهان مطرح گردیده و در بسیاری از موارد با شکست مواجه گردیده اگر در کشورهای اسلامی با وجود نمونه هایی که در قرآن و سنت وجود دارد و قابلیت انطباق آن با شرایط آن با شرایط روز می توانند رهبری اسلامی را به عنوان یک سبک جدید در رهبری مطرح نمایند و شاید باعث ایجاد یک رنسانس در جهان اسلام گردند.



ارجاعات :

- ۱) مطهری، مرتضی- امامت و رهبری - انتشارات صدرا - ۱۳۷۰ - ص ۲۵-۲۶
- ۲) میزان الحکمه جلد ۱
- ۳) امامت و رهبری- پیشین- صفحه ۲۸-۳۵
- ۴) جاسبی، عبدالله- ضرورت و اهمیت مدیریت از دیدگاه اسلام - مجله اقتصاد و مدیریت، شماره ۶- انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی - پاییز ۱۳۶۹ - ص ۲۳-۱۷
- ۵) مطهری، مرتضی- امداد غیبی فصل امامت و رهبری - انتشارات صدرا-۱۳۵۴- ص ۱۰۹-۱۱۵
- ۶) همان
- ۷) ضرورت و اهمیت مدیریت از دیدگاه اسلام - پیشین
- ۸) همان
- ۹) میزان الحکمه جلد ۱
- ۱۰) همان
- ۱۱) اصول کافی- پیشین- ص ۱۳۳
- ۱۲) همان
- ۱۳) اصول کافی - پیشین- ص ۲۵۱
- ۱۴) اصول کافی - پیشین- ص ۲۵۳
- ۱۵) اصول کافی - جلد ۱ صفحه ۲۵۰
- ۱۶) ضرورت و اهمیت مدیریت از دیدگاه اسلام - پیشین
- ۱۷) همان
- ۱۸) همان
- ۱۹) فصلنامه مجموعه سخنرانی های مدیریت اسلامی، شماره اول، پاییز ۱۳۸۷، هیأت مروّجان رهبری و مدیریت اسلامی سال ۲۰۰۸
- ۲۰) امامت و رهبری - پیشین- ص ۲۶-۲۸
- ۲۱) ممصامی، سید قوام الدین، - کتاب و سنت - ص ۱۴۱
- ۲۲) نراقی، ملاحمد- معراج السعاده- ص ۱۸۶
- ۲۳) کتاب و سنت پیشین- ص ۱۴۳
- ۲۴) نقی پورفر، ولی الله - اصول مدیریت و الگوهای آن (۱) - انتشارات تهران- مرکز آموزش مدیریت دولتی- سال ۷۹
- ۲۵) امداد غیبی - پیشین ص ۱۲۳-۱۲۱
- ۲۶) نهج البلاغه خطبه ۱۷۳
- ۲۷) میزان الحکمه جلد ۱
- ۲۸) نهج البلاغه خطبه ۲۱۶
- ۲۹) میزان الحکمه جلد ۱
- ۳۰) نهج البلاغه نامه ۵۳
- ۳۱) نهج البلاغه حکمت ۷۳
- ۳۲) نهج البلاغه نامه ۲۷
- ۳۳) نهج البلاغه نامه ۵۳
- ۳۴) نهج البلاغه خطبه ۳۱
- ۳۵) میزان الحکمه جلد ۶
- ۳۶) نهج البلاغه نامه ۳۴
- ۳۷) میزان الحکمه جلد ۶
- ۳۸) میزان الحکمه جلد ۱
- ۳۹) میزان الحکمه جلد ۴
- ۴۰) همان
- ۴۱) امینی، احمد- دیدگاه کلامی اهل سنت . انتشارات کردستان- سال ۱۳۸۷



- ۴۲ امداد غیبی - پیشین - ص ۱۲۳ - ۱۱۵
- ۴۳ امامت و رہبری، - پیشین ص ۸ - ۲۳۷
- ۴۴ صاحب الزمانی، دکتر ناصر الدین - دیباچہ ای بر رہبری، ص ۲۶
- ۴۵ امامت و رہبری، پیشین - ص ۲۲۸
- ۴۶ فصل نامہ مصباح، ش ۱۵، ص ۱۰۴ و ۱۰۵
- ۴۷ همان
- ۴۸ همان، ص ۱۰۶
- ۴۹ نہج البلاغہ، نامہ ۵۱ و خطبہ ۹۲
- ۵۰ همان، خ ۹۲ - همان، خ ۲۰۵
- ۵۱ السیوطی - عبد اللہ عبد المحسن التركي - تفسیر الدر المتثور فی التفسیر بالمأثور - ج ۲، ص ۹۰
- ۵۲ الفصول المختارہ، ج ۲، ص ۳۱
- ۵۳ فصل نامہ حکومت اسلامی، ج ۶، ص ۱۳۲
- ۵۴ مغازی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ سیرہ ابن ہشام، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۷
- ۵۵ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۶ - ۳۴؛ سیرہ ابن ہشام، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۷
- ۵۶ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ سیرہ ابن ہشام، ج ۲، ص ۲۲۳؛ بحار النوار، ج ۲، ص ۲۵۲
- ۵۷ سیرہ ابن ہشام، ج ۲، ص ۲۴۰ و ۲۵۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۰
- ۵۸ ر.ک. مکاتیب الرسول، احمدی میانجی
- ۵۹ مغازی، ج ۲، ص ۵۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۰
- ۶۰ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷؛ الغدير، ج ۲، ص ۴۴